



Acc. No.

Cr. acc. No.

Sale

Persian?

Şaydiyya. Book on hunting, with a  
~~manuscript~~ birds and other animals;  
and Hindi with descrip

Another copy of the same Şaydiyya of Ḥazīn, see No.

begins here ~~mmmm~~ on f.1; the first bāb - on f.5; see  
f.23; the khātima - on f.24. Beginning as in No.4.

Copied in the beginning of the xiii/xix c.

Ff. 24; Size: 23,5 x 14,5; 17,5 x 9; lines 19, no  
thickness 10 = 0,62 mm. Ind. nasta'liq. Cond. fairly good  
eaten.

W. Ivan  
as. Soc.

(add to notes)

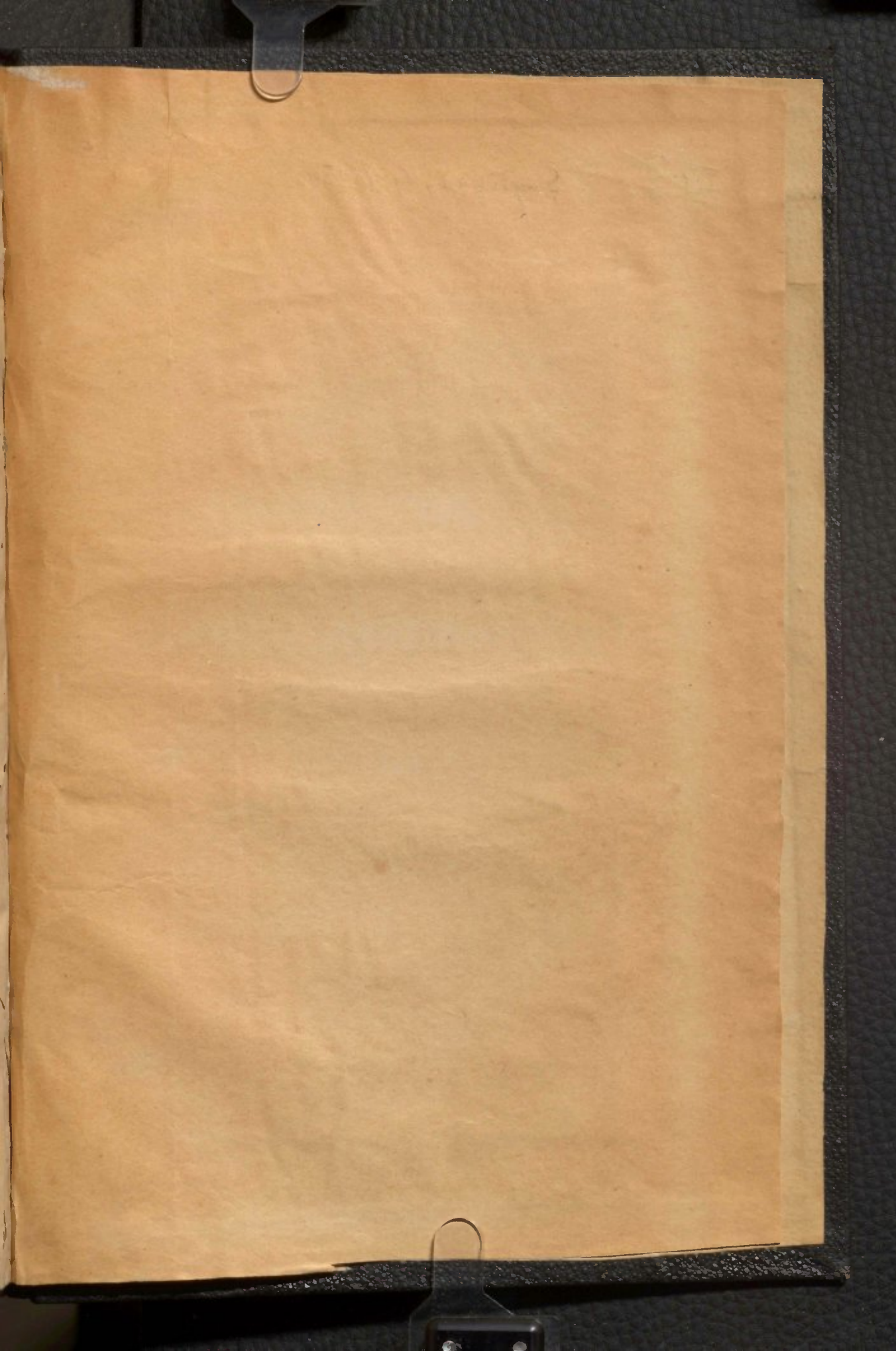
Cale

Another copy in the library.  
= = = = =

Z5. Şaydiyya, by Hazin.

W28

4115031



صمدی

سید محمد  
۲۸۰ آ. ۲۶  
۱۰۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس مقیاس که مدارک او نام از اسفندی اصولش فاضل و ملک افهام از استقاب فرغش خارسیه  
 جنابیت جلب الاده که زبان خارسیه در تحریر مختصری از نهایی بی منتهایی او الکن در مصباح علوم در  
 مع از اقباس لغات افاضه اول در سوارق آتاش حلاش برق خرمین فکر و نظر و لوارق حج کاش  
 مار نور عقل و بصیرت ایوان ملکوتش از اقدام حضرت و هم و خیال علا و صحت با جبر و شراحت  
 اقدام عقل و نقل معراج سبحانک لا احمی شاء علیک این حاشیئت علی نفسک و در و دما و در  
 بز فافلسا لرحمان الذی اسری محرم سوارق فکان قاب قوسین او اولی سروری که لریف رسا  
 بطراز و مار سلناک الارحمة للعالمین مطر و منشور موس بطرای لولاک لما خلقت الافلاک نو  
 عالمه سالی که هت اخلاش کریمه آنک لعلی خلق عظیم عنوان محیفة الطافش بالیومین روفی  
 و برال طهار و اهدیت ابرار سید اخبار که گوهر شاهوار و البجم از اهوری و ضلعت افتخار انما یرید الله  
 یطهرکم تطهیرا انما یراک حشمت و عطف و مل نشای عصمت لی شان بهت صلوا الله علیهم اجمعین الی بعد  
 موصوفه از این نامتایون خارسیه سمنذ فیض از لی این اسطالب الازاهدی اخیالی محمد استر علی علی  
 مقارسطی چند در ذکر بعضی انواع حیوان احکام و خواص ان منکهار و مستند مقدمه و سبب خا  
 در مبنی هر دو فصل **فصل اول** در آنچه از شریعت حقه مقدمه ظاهر می شود **در احکام صید** بدانکه چیزی که  
 صید او حلال است هر چند صید را کنی مخصوص است از انواع حیوان بلکب معلوم نیز ان از حوان هر سباع  
 و طیورش اگر بنور و پدیدک و غیره از سباع صید کنند و کشته شود حرام است اگر امکه از زنده کشته  
 بزیع شرعی زبح نمایند و همچنین اگر صید کنند یا زود بارش و عقاب و غیر فلک از حوان هر طور خواهد

باشد خواه غیر معلوم که میدگشته شود حرام است و اگر ادراک تکمیل آن نماید حلال است و جایز است بعد از آن  
بیع و سنان و غیره هر چه از این میان باشد و اگر نه بر لبی در مکان میدگشته شود و آنکه سک معلوم باشد این سخن  
بر کلاه مری آنچه پوست و گوشت را سگافه باشد حلال است اگر نام الله تعالی بر زبان آورده باشد  
و شرط است در حلیت میدگی که سگ نکار کند و گشته شود و آنکه سک معلوم باشد و این سخن تواند شد <sup>شرط</sup>  
**اول** هر گاه که او را بفروشدند پرود **دوم** آنکه هر گاه او را مار دارند و منع کنند بار **سوم** آنکه  
از صدی که کرد نخورد و هر گاه بکار صید کردن و تخریب کردن معلوم شود که این شرط غایب است  
و خوبی اوست این کلب معلوم باشد نه آنکه گاهی با اتفاق این صفات از وی ظاهر شود چه در  
و اتفاق را اعتبار نباشد و اگر کلب معلوم باشد ری گاهی با چنان اتفاق افتد که صبی از صید  
یا از خون طبع کرده باشد در اناحت صدی که گشته فدیج جماید سبب اینکه اتفاق ما در مقبول  
او حرام نخواهد بود **باب** بدانکه در دستنده و گمانه کلب شرط مغز نیست **اول** آنکه مسلمان باشد  
یا در حکم مسلمان بل صبی و در یهودی و نصرانی خلافی واقع شده و از هر صیحت **دوم** آنکه کلب  
برای گرفتن صید ارسل کرده باشد پس اگر خود رفته باشد و صید در قفسه او گشته شود حلال باشد **سوم**  
اینکه آنکه او را بر صید گماشته در وقت ارسال نعم الله تعالی بر زبان آورده باشد پس اگر عمد ترک نموده باشد  
و صید گشته شود حرام است و اگر نسیاناً گشته باشد حلال است اگر کسی کار معلوم را بصید بر آنکه در وقت  
تسبیح گوید و صید گشته شود حرام است و اگر در وقت کلب معلوم را ارسال بصید و آنکه تسبیح گوید و در بگری  
ترک کند و هر دو سگ سر یک در قتل صید شوند حرام است **چهارم** اینکه صید در حالت جناب طهارت  
نشد پس اگر بعد از عینیت از آن گشته باشد حلال چه احتمال میرود که سبب بگیرد یا جایز است کردن  
بدام و امثال آن در آن تکلیف شرعی بر شرط است پس اگر در دام ببرد و دام خود او بود چه چیز  
در آن گذاشته باشد و در ضوی از صید را هم نگرفته باشد و همچنین حرام است هر گاه به تیرگی بچکان که

رهاقت باشد میرود اگر مسلم و کافری با هم صید کنند یا اینکه هر دو کلب معلم خود را بر اینکند با هر دو تیر  
 بچنگند یا در آلت اصطفا و مخلف باشد چنانکه ارسال کلب نند و دیگری ارسال سهم هر دو وقت  
 واحد کنند یا در دو وقت صید کنند شود حرام است هر گاه از آلت صید هر یک قاتل باشد و اگر آلت صید  
 مسلم این صید را کار کند با او بعد از آن است غیر مسلم فرزند حلال است و اگر عکس این باشد حرام و اگر  
 اصغف مشبه باشد نیز حرام و اگر مسلمان را در کلب معلم باشد یکی را بر آنکه در دیگری خود بخورد و در هر دو با هم  
 صید را بکشند حرام است و اگر صیدی که کمک سکاری کند اسلام چنانچه میرسد نه اسلام تعلیم کند  
 پس اگر آن کافری تعلیم کرده باشد و مسلم ارسال کند صید گشته شود حرام است و اگر عکس باشد حرام و  
 هر گاه مسلم کلب را ارسال نماید بر صیدی خاص و تسمیه بر زبان آورد کلب صید دیگر را نکند و در قیضه  
 او کشته شود حلال است و چنین است حکم در آلت و دیگران اگر ارسال کلب با آلت دیگر کند و تسمیه نماید  
 و صیدی در نظر نداشته باشد پس اتفاق همان افتد که صیدی رسد و کشته شود حرام است چه صید  
 صید نداشته و اگر تیرا بکند و بر آمدن اند و از اینجا جنبه صیدی که قصد کرده بود اند که تسمیه نمود  
 حلال است و همچنین حلال است و اگر اعانت با تیر را صید کند و اگر کلب ما بر نندبه تیر خود ظاهر  
 را که بنور پرواز نکرده باشد و کشته شود حرام است و اگر کلب با آلت دیگر ظاهر و صید نشود  
 بزند و پرواز نکرده شود ظاهر حلال است نه جوهر پرواز نکرده و اگر بر نند صیدی را و صید از گوه یا  
 بلند یا در آب افتد و میرد حرام است چه محتمل است که از سقوط مرده باشد مگر آنکه شش از سقوط حجاب  
 مستقره ویرانمانده باشد و اگر آلت صید انسان جانوری جانور حری جدا سازد و آن قطعه که  
 جدا ساخته متبیه است و باقی حلال و محتاج سد کریم است اگر جناب مستقره داشته باشد و اگر صید را بدو  
 سازد و هیچ یک را حرکت نباشد هر دو قطعه حلال است و اگر یکی را حرکت نباشد و یکی را با آلت دیگر  
 حلال است و اگر مستقره نند نه با و در حین آلت که هر گاه سردان نصف باشد و بدانکه چون صیاد  
 ارسال

کلیت اصلاح نماید و صد خروج نمود و از آن زنده در یابد بخواب سوره و چست اندک که با حلال شود و اگر حیات مسوقه  
در حکم مدون من بشود و طبع در سبک از سینه و غیر آن ذکر شد و اصحاب در معرفت حیات مسوقه گفتند  
که علامت دو حس است که هر یک دلیل و عقل است تا به دست در نبات آن اندک خون دفع کنند بقدر اعتدال  
خون بر لید بماند خون دفع کنند اضطراب با اعتدال نماید و در احادیث رو شده که اگر کسی که او را کاف  
بماند شود بجز یک پارت با حرکت دادن دم یار دن بدن چشمها و بدانکه گاه صید او در حال حیات مسوقه و باید  
و در کتبش دفع داشته باشند و گفته بامبر در حرام آواز زبان کنجانش دفع است باشد حلال و بدانکه هر صید  
که صیاد و آلات صید حرامت باشد و امتناع باز داشته ملک او است اگر چه صید کرده باشد پس اگر بگریز صید کند  
ناگهان میشود و او چیست که بصیاد باز دهد و بدانکه صید کردن با دست عرص حرام است اما صید حرام نمیشود و صیاد  
ناگه آن صید شود و صاحب الت و بر او اجرت الهیت مالک و بدخواه آن انگشت باشد خواه صلاح **فصل دوم**  
در و باج و دوران دو مقصد است **مقصد اول** در ارکان و آن سه است **اول** دفع **دوم** از دفع **سوم** کیفیت دفع اما  
و باج باید هر مسلمان یا در حکم مسلمان باشد اگر کافر و غیر مومند دفع کنند میتد یا شکر **دوم** بر جو اگر قتله دارد و  
روایت دیگر از شهر و معمول اصحاب است در است بر منع سر و روایتی اکل و خوردن بر گاه سینه شود اگر  
گفت وارد شده و اگر اصحاب در آن خوف نموده شاد شده اند و علال و سوزن سکه دفع است و حال  
طفال مسلمان بچیکه بگو تواند دفع کرد و هیچ نسبت از کسیکه عداوت با ائمه است را سلام بر علیهم السلام کنند **خارجی**  
هر چند مدعی و منکر اسلام با او انا الت دفع باید که این باشد و اگر حد یافت شود در دم مردن حیوان با هر چه **قطع**  
اعضای دفع کنند می زجر و صند تو اندازد اگر طوطی و حوت و کبک سر و سینه باند و کاز فترت در حال مردن  
تیاض و دندان جایز داشته و در محل معونت چه در کلام رسول نبی از این موجود است هر چند ناخن دندان  
جدا شده باشد و اگر کیفیت دفع و چست تا الا قیم و الا شهر قطع چهار عضو کی حرجی که حرجی اعلام است  
و دیگری حلقوم حرجی نفس است و در سکه مقصد و مجتبا بمقوم است و انفعال قطع موفقی با قدرت



کلمه قطع جمع جاری است اند و در لغت چهار این عبارت است **اد قطع اهلوم افرع الدم فلما س**  
 و اگر از اصحاب مجمل داشته اند بر آنکه قطع حلقوم چون مستخرج قطع نیست لهذا قصاص بر آن است و این است از حقا  
 دارد و عمل بر ذات خود نیست و در شریعت و حیثیت و ان فرو بردن حرمت و در فرو رفتن شریان و  
 در کیفیت ذبح چهار شرط گفته است **یک** استقبال کعبه است و مراد استقبال بدیع و غیرت است و در استقبال واجب  
 و این شرط لازم است با مکان پس اگر بعد ترک نماید آن حیوان میت خواهد بود و اگر نماند باشد حرام قبله  
 نداند و معلوم نتواند کرد **دو** در شستن باید در وقت ذبح و بجز نام الله تعالی بر زبان آورد و اگر در ترک  
 کند ضلال نیست و اگر در شستن کند حرام خواهد بود **سه** در شستن مخصوص است بوقت بدیع پس اگر در وقت  
 و مایه و در حال خواب بود در جدا کردن سر حیوان در وقت عاده احواف است فوی حرام بودن **چهار**  
 و قول دیگر که فصل جلوت و شکر و قول ثالث که بابت فصل و اکل و می و این اهل است و مکرر است  
 کنند و می با قطع عاده احواف است فوی انقضای آن کردن قبل از سرد شدن **چهارم** حرکت کردن  
 و می است بعد از ذبح و جمع آنها باین کرده اند و بعضی اصحاب شرط داشته اند بیرون آمدن خون را بعد  
 از ذبح هر دو شرط را در مکتب اعتبار کرده و بعضی را اعتقاد است که کما اران و شرط که بعمل آید **سخت**  
 و طوایر بسیاری از مضموم بر صید فوی اول میکنند و سبب است که شستن و در ماکر آن بعد از ذبح وقت  
 ذبح هیچ ماس طلوع اقبالیست ماعرب و مکرر ذبح حیوان در شب الا بضرورت و در روز و همچنین  
 از دال و نیز مکرر است ایکنه ذبح کنند و حیوان دیگر نظر کنند و در ذبح نعلیت کار در بعضی حرام است  
 و اهل کرامت است و ان فرو بردن کرامت است در هر حلقوم و اگر کونه بریدن پیش کردن و بی **سخت**  
 در اخبار معتقد است **سخت** در لواحق ایکنه در الواق مسبین از ذبح و معلوم فرود شد زمین ان  
 جایزه و تخفیف آن لازم نیست و هر حیوانیکه ذبح آن متحد رسیده باشد مثل آنکه عاصی شده نکین کند یا در **سخت**  
 رفته باشد در ذبح تواند آن برسد و خون تلف باشد جایز است از مسلمان حرام آوردن بر چنین

بر موضع مذکور باشد و اگر بر کردن جوانی از ظاهر احتسب شده باشد و اعضایی باقی مانده از او بر سر  
 و در حال تنویر بطنه حیات مستوفی در پانزدهمین صفت مستوفی در بیست و یکمین مقام امکانی او و مثل او  
 روزی یا شبی و ایضا حیات غیر مستوفی آنکه مادام حکم نبوت او کند و در حال تنویر حیات شود چه حرکت آن  
 مذکورست و چنین است حکم در جوانی که از اسب زخم زده باشد و بداند که ذکات باقی است در دن است از آب  
 و اگر خود را از آب زده بوده و اگر خود را از آب بیرون نکند و پیش از مردن آن را بریزد حلال است و اگر باقی  
 را کافی نماند که برود بیرون آب در قبضه او برود حلال است بشرطیکه معلوم کند که زنده از آب بیرون بر  
 و اگر باقی را ببرد و باز در آب رود و بر حرام است و همچنین حرام است و اگر در دم یا الت صد بند شده  
 در آب مرده باشد و خلاف است و اینکه باقی زنده حلال است یا حرام و اوفی و اگر حلال است چه تذکره آن عمل اند  
 و آن براد است زنده از آب و بعضی نمودن کما اینکه که سر یا دمان زیر آب کرده باقی را فرود برده چه در دست  
 آن نماندست و بداند که ذکات بخاطر نیست و در صورت آن اسلام شرط است و اگر قبل از اخذ مرده با حرام است و حلال است  
 از استغفار در پیر و از حرام است و بداند که ذکات چنین ذکات ما را است و گاه حلقه تمام شده و روح بان  
 گرفته باشد و اگر روح فلقن گرفته باشد و از حیات مذکور است و اگر تمام آن مخلوق شده باشد حرام است و در خارج تمام  
 متابعت و بیخ یا استیضای اعضاء او بر نماید که قدری رافع کند و از آنکه در دو یا سه استیضای کرده باقی  
 قطع کند حرام است و بر ذایح لازم است و موافق قول جمیع از اصحاب و قول حکمت را و جهلت چه از آن  
 روح بدی مرده لا غیر است و بداند که موقع ذکات بر حیوان کما کولکم با و بعد از ذبح طاهر است  
 بحسب العین مثل کلب و خنزیر تذکره نمی یابند و آنچه خارج است از این دو قسم چهار مرتبه مستوفی است  
 نوزده و بیست و سه الا قوی و الا قوی ذکات نیست حشرات مثل پرش و سوسمار در زمین هم علی الاطلاق  
 مذکور نمی باشد آدم است و در ذکات نیست و بنیابند و مذکور شده او یک و بیست و سه متابع است  
 مثل بنبر و دیگر در وقوع ذکات در موسم فقها و خلاف است و قولی بوقوع است از اهل بیت و با ذکات است

و این است

اگر با مجروح و ننگ ظاهر میشود و پوست آن بعد از دریافت پاک است و این محل تفت و الک است و باید در  
 هر کس که گشت صیدی مثل دام و شبا ان لقب نماید و صدی در آن بد شود مالک است و اگر بعد از بقوت  
 را نشود از ملک او برودن نزد و همچنین جای دوش و حیوان در زمین او یا ایشان کردن در منزل او مالک  
 میشود و ان بانی که خود را در سفینه افکند بکند فالجس مالک است و اگر صید کند طایری یا ماهی پر برید با  
 مالک نمیشود و چنین است حکم در هر چه است از ملکیت و ان با میشود و اگر صید کند مرغ مایل و بری را  
 از ملکیت و ان نباشد مالک شود و مگر آنکه معلوم شود ملک دیگری است و اگر طوطی را از تیر می نهد  
 باز مالکی که برای آنها قرار داده بودند بجان و بگرفتار نماید صاحب مکان ثانی مالک نمیشود  
 بلکه شخص اول است و اگر دو کس صیدی را بیکدیگر بچوبی هر دو خواهد بود و اگر کتک ضرب ماحرمی صیدی را  
 رساند و بعد از آن دیگری بگردهت مالک است و خارج و صدی که بد و جرات متناع کند مثلا کبک  
 بقوت بال تواند پرید و بقوت با تواند دید اگر کسی بالی از اعطال کند پس دیگری پای او را نکند یعنی هر  
 مالک دانند و بعضی سخن افزود و پس است انبات صید بقل اینرنده و نفع درین سگه نظر سیده است که  
 اگر سان احالی حلیت و حرمت حیوان را مطابق شریعت حق و مومن صحیح نام مناسب مقام بداند که  
 ابلی از جنس ماهی آنچه فلس دارد حلال است خواه فلس باقی مانده باشد یا ابل شده باشد و آنچه در اصل فلس است  
 حرام و پنجس حرام است کف و عوگ و خرچک و سگ آبی و کوسفندی و کادابی و ابلی و ابلی و ابلی  
 و ابلی سبند نیز از ماهی فلس و از هر چند حیوانی باشد که در جنگ آن نوع حلال باشد اگر ماهی حلال عدده آن  
 خورد نیز حرام است تا اسب برای آن عمل اید و حیوانت که یک شبانه روز در اب نگاه داشته شود آن کند  
 و از قسم مرغ الی و مرغان و شتر حلال است آنچه سنگدان و حینه و ان و خار پس با داشته باشد هر حیوان  
 که یکی از این سه علامت در آن موجود باشد حلال است ما نام که از صید مخصوص در تیرم ان نباشد و ننگ کلان  
 هر پرند که در پرین بال خود را ببار حرکت دهد و یا حرکت دامن یا نذ ان هر دو ساقی باشد حرام است

بزرگت تا اوان ان زیاده باشد حرام است از تمام صدای صاحب خجکال قوی باشد که صدای <sup>کمال</sup>  
خود مثل صدق و عقاب و بازو باشد یا خجکالش ضعیف باشد و صدی کند مثل کرس با صلوات میدکون  
مطیور دیگر را داشته باشد و در خواب خلعت و از ظهر در رابع بزرگ و کلام است بر حمت الی و در رابع  
که در رابعها می باشد و فوخل است در شهر که است شد بد است و بعضی بر حمت خجکال  
دارد است و در بد و خجکال از هر که است او فوخل است ان بزرگ است و مکر است فاضله و قیده و خجکال  
و مدت و غلط کر است و در مدت و اگر از آنکه که حال است غدره انان خورد قبل از استراحت و ان  
خواهد بود که حکم بر کسی خواری از و زایل شود انقدر مدت انرا علف ظاهر باید داد و این حیوان <sup>بهر</sup>  
چه قدر سنی چیده ان در فصوص مقدر شده و مفسده هر ماکول هم باشد حلال است و مفسده ماکول اللحم  
و اگر شسته بود بر مفسده هر طریقی ان مختلف باشد حلال است و آنچه منقذ در بر است حرام و از چهار بیان  
انکه حلال است اقسام شتر و گاو و گوسفند و بز و بکر و ماست است و استر و فرزند است که است در است  
و ثالثه ماست عدس اینها میشود هرگاه غدره انان خوردند و در شتر احد است اصح و شتر در است  
استراحتی است هر چه روز است و در گاو است روز و بیضی در شتر و گاو در این گفته اند اول الهم است و  
در گوسفند ده روز است و بیضی روز شتر گفته اند و اول الهم است باید در شتر ان حیوان است و علف  
ظاهر او و یک دیگر از اسباب عروص حرم حیوان ماکول اللحم است که نیز خوک خورده با از بسیار خورده  
حرام خواهد بود گوشت ان و گوشت سگ ان و اگر اندک خورده باشد و است و منجبت استراحتی <sup>بگفته اند</sup>  
و یک دیگر از اسباب عروص حرم است و است حیوان ماکول اللحم را گوشت ان حیوان و گوشت سگ ان  
خواهد بود و اگر حیوان حلال شراب نامیده باشد حرام نمیشود پس تیب از خوردن است و معارضه  
شده و حرمت سگ و اگر بر خواه ایلی خواه در حش و فرکوش و دوسمار و نذ الک حرام است اگر شل  
هر چه شتر باشد یا خن یا دندان خواه قوی باشد در انرا مثل شتر و پلنگ کک و بوز نا صغیر باشد با

و گفته اند

سگفتار و سوال و جواب است هر دو سنجاب سمو حلال است از جوش کا و وقوع و پیر و پیش جلیب و صحرایی و  
کوه و هر قسم است که بوش در تنه است و بیرون که نوع آن است و قند و سکنجبین و کبک و سکنجبین  
و کذا لک رنبور که حیوان است و اسال آن کسیکه حیوان با کول اللحم را پیر درش کرده باشد مکروه است  
که بدست خود از او فرج کند و شاید در این چیز هم چیز است **ک** طحال که سپهر است **ف** نصبت که است  
رجولیت است **س** اینشان **م** خون **م** فرغ که سر کین است و در منانه و مراره و شمشیر که بچه دانی است  
ضک و واق و اظهر حرم حیوان **ا** آن که **ح** حرام در فرج و خلع و عقد و در حزنه و باغ که در وسط امور  
میباشد بقدر که خود مایه رکت و در حدقه چشم زخما نیست بعضی اصحاب حرام دانسته اند و طهر کرا  
ست و مینه حیوانی حرام است اما عا و در هر چه حیوان در آن حلال کرده باشد اسم موت بر آن  
نخواهد داشت پس باکی نیست در مورد پشم و پر و شافی و ماخن و دندان و همچنین مفید هر گاه  
پوست کشته باشد هر عضویم از حیوان زنده جدا شود حکم میت دارد این بود هر حیوانی که  
از اجزاء در مقدمه **ب** اول در ذکر بعضی حیوان بری و جری و حواص از آنهاست **ب** کبک **ج** خر  
گویند از اسکان که بعد از آن است حیوانی که حیوان است و بهترین خوب است و در آنش و دیدن آن  
و اخبار در مع ان بسیار قال رسول صل الله علیه و اله معقول بنوا صلی الخلیل و در اصل  
الوان است چهار است اذیم کیت و ابیض و اصفر و بهترین رنگها ابیض کیت را دانسته اند **ب** کبک  
کنداری که در عرب پیدا است بود از اسپان علیها سلام و حیوان بود که قومی از عمان بخند  
سلیمان رفتند چون مهابت این ساخته شد به کام ایحرف گفتند باین الله ایچا که ما و ما ما  
در است را دی که فرماتامه بمنزل ساند سلیمان علیه سلام است از خاصه خود باک آن او  
فرمود پیر منزل که فرود آیند چندانکه خواهند باین اسپ نگاه کنند که هیچ صدی ازین نتوانند  
السان پیر منزل آنقدر صید که خواستندی که گفتندی و آن اسپ را از او نام کردند چون نام

که بعد از مشهور شدن سپه را بر بارانهای سوره خوانند و خند و تباخ کردند و در آن  
مشارع از آن پدید آمد و مادر ساله فرساده که مسمی بحدائق است این چنین است  
و جمیع حالات آن دارد و در سالف زبان نوشتیم استیفا کردیم درین معنی که وقت عاده  
و اطباء نیست و انا بان شد که گفته اند که عاص عمرت سی و دو ساله و بیسی و ساله و مادر است  
که باین عمر رسد در اتم حرف در مملکت ایران از نوادرسپه را نیز یکی از عصاب دیده که سلطان  
مغفور شاه سلیمان صفوی بومی کشیده بود و چند سال پیش از زمامت خود مالک میگفت  
انوقت این اسپتخبال بود و حال آنکه در وقت مشاهده سی و چهار سال از تاریخ وفات  
پادشاه گذشته بود و نوظاقت برداشتن سوار در رفتار داشت و از خواص سپه است که اثر  
و با بلزد و نتواند بول کند و عاقر شود که مادر سپه حکم اتفاق شده که سواران را بزنجیر بزنند  
و شیرین کار ساخته و این از نوادرسپه چه بالطبع است از سر زبان هر سان است کونست آن  
در آن فرجه دم گرم و خشک مورسقا و قلیش و منهی ارجه یارده سپه خاصه هر گاه با نیزه  
و خون تازه گرم از اسم فاعله است و گفته اند که اگر دندان آسیای از ابرساق که بندند  
از رفتار مانده نشود و اگر سرکین تازه سپه را بر جراحت بزنند خون باز آید و در آن و ماسل  
و گوشت سپه بد بهب نامیده کرده است و بد بهب خف و شافق و خلیه حلال و یکی از فقهای مالک  
از مالک نقل کرده که گفته است که خوردند و سپه در خواب دیدن و گاه دولت آباد است  
که بر سپه سفید سوار است ساسای دود عظیم بر او تمام است و در اب بحر خوب است و فرغ و دولت  
و صلاح کار دنیا و مشهور شدن را کتب بند که سمند یارزد و دلیل جاری اندک باشد و شفا یابد  
و در مادیان در خواب زن باشد که بدلیل بگوید نفس آن در زنجیر و قندی رفتار نظیر  
ن حاجت بخدمت و سمار ندارد و بنایت توانا و سنج گزین صورت و در مالک لاف و حال

الذکر

اگر شک چنان رود و بار بر که از هیچ حیوان ماند اگر راه کم شود در شتهای تار پیدا کند راهی را  
 یکبار یاد و باقی نماند چون واگذازند بهمان راه و با بخار و در هر چند ساخته بعد باشد و با آب  
 از سن بسیار کرد و حمل و نوزاد بکریانیت نادر و مردم ناسیدن ویرا مبارک ندانند و عمل حاد  
 عظم شمارند و شتر خود شتر از شتران و برود در مرغ جبال رسان باشند و در مردم جزه  
 اندلس شتران توانای حور باخت میشود و در بعض بلاد فارس چون دارا را شتران نظیر سیرا  
 که لایق ز کوه ملک باشد بهترین شتره است که مادر سر ماوان محبت و در سرین آنکه در سن است و  
 مادر سن آلاء و گوشت آن در درجه سوم گرم و خشک و معده آن نفوس معنی را نافع و مجرب  
 آن خط چندی معطر و هموار و اگر سه روز بر روز شتران جگر از آن بعد از هر خورد و دیگر حال نبرد و در  
 شترم تحریر کردند است که اگر از وی بترسد و بگردد و اگر نزدیک خود کرک در مابعد کشن آن  
 است بدت و با و دندان کرک را بکشد و گویند جن از شتر فرار کنند و اگر پاره از پوست شتر و یا در  
 از چرک گوش وی برابر وی زخمیند مالیده باشد آنرا حائل شود و اگر چرک گوش از شتر آید  
 بکشد و چند بخورد و بعد بپس اما می کرده است بکرامت شدید و بعد بپس خف و شافق و خلیع  
 حرام است و مالک آنرا کرده میدانند و شتر دین در خواب سوار شوند بر شتر سوار است و سوار  
 عزمانند و اگر بپس شتر با این پلادن سوار است چار یا لگ خود یازن بخورد و گوشت شتران  
 باشد **در غزی شتر** را گویند حیوان بر سعیت آن غی اران را در عرب بول گویند در قنار نرم و  
 و مسافت بسیار طی کند و در ویدین از آب کمی نکند و در سگی در سنگ و در بان و مساحت  
 و حدود است و چون کینه در دل کرد در هلاک نکند باشد و هر چه است که تواند او را هلاک کند **حکا**  
 آورده اند هر یکی از شایع عرب شتری را آورده بود و شتر کینه در دل گرفته فرصت می طلبد  
 غلام او را نژاد او آگاه کرد شیخ النخض در برابر شتر خواب خود دست کرده چون مار یک رنگ را

آبل

حکایت

پرا کرده بر خوابگاه نهاد و جامه های خود بر آن افکند و از دور مظار چشم ستر خاست  
 رفت و هر دو را نوبت گذارد و محبت بر ازان حال خنده آمد چون صدای شکرید است که خبر کرده  
 سر خود بر زمین بزد و می غلطید تا هلاک شد و از غایت خلعت آن امیت که در آنجا مکتب جمع شود  
 ناقص الحقت در بین و اگر نوک مالوک جمع شود ساج اسباب نیکو برین قسم می آید سر سر در لغت و علقه  
 بعضی از اوق خاصه اشرفا نظیر است و چون روی کعبه در شده باشد اگر آنس ستر را گرم از شکم بر آورده بیرون  
 آنس مالید روی را بیل کند و در حلقه صق افسس از سس شتر را بخورد در اقباب خشک کند و بخورد  
 با قلدی کوفه و پنجه بران ریزد و بر سر خود هم بزند و در عقب آن پاله شیرینش تازه و در سینه خود  
 شفا یابد و کف شتر مرید اگر در شراب بکشد و بخورد خود را استخوان گوشتی از شترم کوفته در آب  
 آمیخته در سوراخ گوش ریزد و نشان هلاک شوند و گوشت شتر حلال است همه مدایب اندک خطایه  
 که این حرام دانند با اهل سنت در بعضی خصوص چون گوشت شتر خدق کرده اند اکثر بر اینند  
 و ضروری نمی شنند اما احمد حنبل و اشعری بر اینند ناقص وضو است اگر در خواب بنشیند مالک شتر آنست  
 و بیاید ولایت و حکومت است و اگر بنشیند که از شتر نشیند و یا بنشیند از روی مال بیاید  
 سواری شتر دیدن سواد و اگر بنشیند شتری بار دار در قلعه در شهر اندر اجا حماری افتد مالک شتر است  
 رسد و شتر در خواب همه بر کتبه باشد **آند** شتر است لغایت جهت سوط و پنجه است و عروق و  
 بیت و لطف آن در همه دیها متمکن حضرت ابراهیم را از جهت اسدانه نام کرده اند و از او دار  
 همه جانوران مگر بزید مگر که از شتر هم سواند که کعبه میجو و بنجو در جای ماند و هر شتر قریب آن  
 حانص لغت بلک مطلق زمان در افرق نماید و اگر کودک لی نیر او را ندانند با شتر هیچ اوک  
 و از غایت جهت همین در رب بزر و چون شش رفع خود بگیرد و عظام آن اگر صحت و خوف و  
 مغز و ریه ها که شتر و در شتر همی اندک سس است ایند اگر بدست چپ برود در جای که در وقت  
 زیاد

بکار رود



بکار بردن جب فقید کند و او از خروس سفید بگریزد و در شب انش افزونه سادوی شده نزدیک  
ان <sup>ناله</sup> بوی سبزه و دیگر حبیب اندواز آواز طاوس بر نفرت کند در شران و خوب عوزه و  
آهواز سینه و قوز که بر بند و در مسان تا و پشته تا آب فراوان بزمسکن کرد و بحال کمتر در آید و  
تمام صد خود و خون کجی از ان برای دوش باقی نذارد و طمعه ذخیره نکند و نیم خورده  
دیگر نخورد بلکه بر هم خود خوف کرد و دیگر بار بگردد و اگر از آنک مردی کند و او بفیدد و عورت خوف  
نکوش کند با کرد و اینجی که خواب بگریزده اند با قلند و احوال شیرین است که گوشت <sup>بسی</sup>  
فایده است ظاهر شود و باغبان در بر هم و سورت بی اعتناست و گفته اند که <sup>بسی</sup> حبه شیرین  
موتی دل و باه است و جوس بر جلدش دفع نفوس را کسیر <sup>جایها</sup> و کد آفتق قطعه از ان در میان  
و امثال ان باغ گرم کردن و بخور موش جهت و اسراع و رفع بولی نافع و اگر کوسس بر صاف  
ناور بندند به شود و سه شیر موضع سوخته عجب اللذ و حاد ان سرگردان و این قفسب و  
در تقویت باه و جمع بعدیل و طلائی آن جهت رفع کلف مجرب و اگر برست و یا پمالید دفع ماکند و  
بر کس دندان شیر ما خود دارد و در دندان امین باشد و گوشت شیر بعد است <sup>بسی</sup> و هر دو کس  
حرام است که بدید <sup>بسی</sup> بلکه هر که میدهند شیر در خواب با دانه بزرگ و مرد قوی دیگر شیر <sup>بسی</sup>  
بند بر دشمن طوفانید گوشت شیر خوردن در خواب یافتن مال از باد شاهت در خواب یافتن  
استحاله ملکی و موش فایده از باد شاه و کس حقیق از شیر در خواب طوفان یافتن بر مفسد و مراد <sup>بسی</sup>  
بفارس هر کس است در خانه در شفق از امبارک بعد از تیر و قمار است و دستش از با تو ماه <sup>بسی</sup>  
روی بوزار کرد و کس حوالی بوی رسد و ماده هر کس حیثیت پیدا و انقلاب را را آماده داد  
به تر گفته اند و از خواص ان ذکر کرده اند بر کس که گوشت خرگوش با خود دارد و از شر جادو  
و چشم این شیوه و اصحاب تجربه گفته اند اگر زن حامله گوشت خرگوش خورد در زمان شب کافه آید

مارت

و گوشت آن مرغ را فایده چندین طرز دارد آن سرکه که با آن که رافع کلف است و نیم شقال سر راه آنرا که  
چهارم صمغ و گلبل سیر سجد در حلا و درین لقمی محبب دانسته اند در میان جمیع سموم فایده است و  
گویند اگر کسی بود دندان درد کند دندان حرکتش بهمان طرف در درد میکند یا در زیر و در وقت  
دیرین اگر روع حرکتش را کوه بخون حاصل کرد و بول او حلا با جره بخندد اگر زهره نمر اسهالها  
بکسی بند هوشش قوت نماند سرکه در کلوشش نریزند هوشش نباید و گوشت حرکتش کوبید اما میوه  
حرام است و کوبید هموز آن است حلال و بعد حرکتش مازنی باشد که لغت بگوید ابو یونی میگوید  
غزال گویند در قسام السار و او قسیمی از آن ابوی مسکین است و گوشت آن از بزرگی لدنی خون  
میت و در خطا و نیت بسیار باشد و موصی این حیوانی دیگر است شده با هو و در حقیقت ابوی  
نقش سبب اجتناع اما کسی کند از زدن و خوردن در شام بدتر کند نماید و چندین اعلی  
که نافه از دمای جدا شود و در اول خوبی نبره به زهرانی بگذرد و افسان در آن عمل کند  
مسک گوید مردم از صحرای بگرد و مشک پاک و حلال است فوت دل و دماغ بخند و تفریح کند  
و لطف رطوبات فصد نماید در میان سموم است جسم جلد دیده باض را از این کند اما اگر در وقت  
بسیار بکار دارند بخورد و در موجب عصبیت و بزرگ کرد و آنرا با عصاره و در و شامیل زیاده است  
و با لطف میانه ابوی و بک لغت است و با هم انس کند و هر جا که ابوی باشد بکس با جمیل کند و سینه  
گرد و در سیر ظاهر ده اند که صیادی این سخن از حکمی بسته از پوست آن برای خود جابه کل آن است  
و در دانه گوید و بک با پیچید است جلد بیک روزی که بکمان آنکه پوست فصد او در صیار  
ازیم حرکت که بگریزد و جابه چند آن که چون دید که پوست بک تخت و کمان بر میدند و دیگر حدیث  
او را میزند و گفته اند موسی ابوی و رسول را با غنچه گوشت ابوی با تفاق حلا است و تفریح او در حلا است  
این بفرسی شقال گویند و یک صحرایی در حش غنایت از آن است بعضی مردم از او در شقال استیاض

ابو

این امر

و در افسان

و در اقیان کشف و مکر دیده شد که مطابق آن واقع شد در روز او از کند و اگر کسی در خواب  
 ننگد و بخورد آن انکور سرخی عظیم دارد و اگر معص وی شود نوزاده نقصان سازند و اربع با  
 خوری بسیار کند بخورد آن نیز خرد است و در میدان صلح عجیب و این قسم بسیار است  
 که در خشک است مقدار بسیار است که ننگ بر خود در آن نماند و در بر قدری کتاب در آنها  
 نهاده که در او را باغ و اطراف گشت بگرداند چون شمال بوی کباب سوندند خود بود در کوه  
 و چون سردارند که در سنگ پخته شود و راه بجای نمی تواند برد و مردم آمده آنها را دست کردند  
 نوشت آنها بدست امایه و حقه داشت نمی دو فون نقول و اصرار است اما بدست مالک خلعت  
 و شمال در خواب ننگد سخن چنین **بسیار است** بخورد و موس را گویند کوشش از او چون مار  
 کج در غش ریون پزند موی حکم داده زهر شوم است و در زرع است سقا بغایت مفید و  
 حلال کوشش آن بدست نمی در مالک و در دیگر خصوصاً شیعه و حقیقت است اس عروس بود  
 اندرون کسب بر کند و خشک نماید و در مند بود و اگر کوشش وی نماید کند مفصل را نافع بود  
 و از خون بر حار بر نماند و در مند بود و اگر چشم وی خشک کند مرغ را نفع دهد و از وی گوید که  
 طعام لا زهر بود این عروس پسند فرمایند و مور را زهر است و بر بالند اگر خشک کند با نثر این <sup>سازند</sup>  
 زهر بار نفع بود و اگر بوزاند در دیکس و خاک گستران با سر که بزهر نوس طلا کند و در خواب  
 در و با در که پسند که او را بزرگ می پسند چنانچه **آورد** بفرست بطایفه که از او خوانند  
 از او خط گویند و در کلمه فارسیان خط کتبی از او سخن است که از او بدست سلامت  
 و زهر بضر ان عقل و بواسی بفراید و مسوق پوست بضر ان چینه رفع اسهال و موی بهترین  
 علاج است و بطایفه هم تمام مرغالی در خواب مال و ملک بزرگ و در چاران بزرگتر و در موی قوی  
 تر و کوشش و بر آن همه حال مانع بود و او از مرغالی خبری نمی شناسند اما او از خط صیغ <sup>دانده</sup>

این عروس

اور

ست در نزد صفات حضرت ابراهیم صلی الله علیه و آله چند در راه اخلاص خود شنیدند  
صوت که تَبَّتْهَا فَوْجِ الْفِجِ نوبی از است زهران قتل و کشتن جزو عظیم تر است در موضع  
کزیبدا ان لبتن نافع و بنایب مغفور در حال حرام است و سورت و خوردن این همه نفعیت خود و نفع  
حوالی و دفع سموات و ضعف بعد و برین معنی و کامل آن در جبال فارس است و فرموده اند که اگر از  
خوردند و باها سم دی از کنند و گوشت آن با اتفاق حرام است و افی در خوانش بسیار نوبی است  
سبع است در کل نالیست در زمین بند و جبهه بسیار باشد یکی قدر است و صولیت نیز با دی است  
و از شیر سردی از نوبی زمان هایلون است و در فرغ نیز راه گفته ششمین است و نفعیت خود  
ناروی نیز بند عالم است بِرَافِعِ حُرُوفِ در کتب است و درین سیر و سیر را دید که نزدیک هم است  
یک از سولکلان ران که سفند بر او و لنبه و چون خواست بخورد از دهان سیر گرفت و پس کرد  
نیز حتمی شد بجانب بر رفت بر گوشت را کند است مقدار هر نخرس رای است که نفعیت خود  
بجاری کرده هاجی بخوردن نفعیت شد تا تمام کرد پس بجای خود آید گویند از زهره بر آید ای سیر  
سزا رطل کند پس بر است ان حب الغواغ و نافع است و دو گوشت ان حب سطر العفنا  
سود مذ است و در خواص مثل گوشت ان بهمه نواب حرام است الا مالک بقه نفاست کاود  
کثر المسفت گفته اند امده شهنواز زمین بر است کاود است اجمع و او در زمین سوی مالک در است  
ورق ام ان بسیار است و خواص بسیار است صیف از ان چهار شاع و او در میان جسد و صنف بطبع  
درت گوشت سوی بلند بسیار و او در از بر کردن است و بر سر نماندند و گویند از گوشت ران گوشت  
و گوشت بال کاو بلکه از سایر اعضا ای ان سر بند سر خاص ربو عمل پیدا شود و نفعیت ان  
و از خواص کاود است که ماییدن زهره ان بر شکم سهیل کند و موی سفید کند هر گاه با او در ضم نماید  
و اگر حباب عاف بر کین کاو بار خورند و جان محفوظ نمانند بر او شاف ان در رصه دیدیم دو

بیر

تور

بزرگ

و بیوم خشک و کمی قالی سوخته از آب سرد چون نبوشند قطع رخاف کنند و رویان کرده مالو حلال چینه  
 حله دندان که در اینام قروه و سم سوخته ان بقدر نیم شتک با سنجین حوی بدوست بان نماید صفت رفع  
 نافع است در آنکس که چشمش از آب سوخته از آب سوخته و در دست و پاره اند چینه زرع و حوی  
 موثر است و قوت و حقیقت از آب گاه نرم مالو با بصره است بخورد مسمی قویست و بخورد خشن بطور عام  
 و مفاصل صفت و کونست کا و زیاد از یک ساله در دوم کرم در بیوم خشک و بر صفت و صورت نامرغین  
 سودا و بلغم خون و مویز نفوس و مفاصل سرد و در اکثر رسن با صفت صورت مجاز و مصلحت خوب  
 بچشم با عسل و سرکه در آرد چینی خوردن است و شیر تازه و و شیدانکه سرد شده نبوشند مسمی و منضج و <sup>اصطفا</sup>  
 کثیر از مقدار مولد است و مقوی و باغ و ندر فضلات حافظ بطول است اصلیه و در طب و باغ و مضر صفت در دوم  
 و جگر و در مخرج و مفر دندان و دندان حامله و صاحبان حصفان رطوبتی و اکثر رسن صورت <sup>شکست</sup>  
 در بیوم صریح است که غالب و مخلوط غالب مصلحت <sup>شکر و زرد کافور است</sup> و بول جاموس  
 با سر جیک کند در آب فندقی بر حوض را بپردن کند انو و با شکر که بدست در بازر سر زرد کافور  
 و اطفال بازه لی را در درش کرده قدری از ان بپردن کند از چند چون در آب رود در شکر انقدر  
 در جابربن اب رود و حیوان سنگینی خود که حرکت نتواند از <sup>زرد کافور است</sup> در انرا کوزن خوانند  
 سالی یکبار با خود میدارد و چون سال دیگر آید و شاق باشد و کدالک بر دست او زیاد شود  
 نشانه ان مانند درختی گردد و در شاق ان فواید است و کوزن با بطبع دشمنی است طلبت  
 ان کرده محذوف است حیلت افی بر آورد و در خور و کابجی طلبت که درخت رتوبن کند  
 کابجی طلبت طمان کرده در عقب ان بخورد ما از سم ایمن خود و از میاد یافته اندر سرطان افی  
 کزیده را نافع است و با قوام مار کوزن را ای الیه و عمر ان بسیار بنده است که عمر کفایت  
 انقدر نشود و فاد اهر از خوف ان بر آرد بهتر بنفشه فاد و بر با است و با او از کوفتن در <sup>سنگین</sup>

نوع دیگر کافور

نوع دیگر کافور

سماح اید و همدان مابین وسیله اکثر از احد کنند و اگر کش و انرا بر زنی که دشوار زاید  
بیاد نیزند با سانی وضع حمل شود هر گس با جوف داندو اگر بدین جانوران اینک نشود و از شرخ فزاید  
نوزادند تا گمره پیا نیزند و نصف حفت اهدک و مور با قرصه امعا و مثله و بند نمودند و اگر  
با کور در خانه دو و کند با و کزوم و پسته بگزید و اگر قفیف خشک را افش کرند و در شفا و  
کوشت اقسام ان صلال است با نفاق و در خواب و عدل مطلق باشد و با اندازه فریبی و دلا  
ان منفعت در ان مده بود و فرامی و مکان سال در ان مکه بفریبی و دلا و غیر کاد و نجر توان کرد  
**بزرگ** بوسه مو در انرا ترسی میگویند کوشت ان از سایه طوم مایدت کسری و تری است کوا  
مخ و رازخ و مفرودالت و در خوردن ان با جوهش و کنگک بغایت مطهر و لطیف  
بر عالمس نام بسیار و بهتر از اکثر طوم است و در پیش حمل و مسکن در دنا و قابض و بر روان با  
چشمه سح و اسپهک از او برسد و از اطعام مسهلالت بغایت نافع و شیر زرد بود  
در لطیف زیاده بر عالمس نام بسیار و بهتر از اکثر طوم است و در پیش حمل و مسکن در دنا و قابض و بر  
ان با نشت است از لیسان و یکس است و در طب و جالی و در ضلالت و در مرضی و در مهابر فتنه و جزا  
رید و مشاند و حلی و عود و ان در زوم لهاط و حنای کثیر نافع و در سایه آثار مثل شیر کاد و  
اران است و هم موضعه بر نو چو بکندیم با عمل با نشت سوزن کوشاید و هم در کوی فاد و بر طوم  
همه است و ستن کوشت بر عالم در حالت کوی در نوسح که باشند بر حصا بر تمام بغایت  
نافع و اگر کرده بزرگتر حکم ده که که نظیر ان با سینه کباب کند و اب ترشح از ان را بر سینه  
طلک کند زایل کند و بزرگتر بغایت بزرگ و توانا شو و باره خوب از ان عمل آید کوشت اقسام  
بر صلال است با نفاق و اگر در خواب ترش منفع است از مردان کاد و ماده با از زمان **بزرگ**  
بوسه قو و کوبند مو جاد و تمام است بعضی خولو و بعضی بزرگ و سیاه و کاد و بعضی از انها نافع کند و

بزرگ  
بزرگ

جان تر کوشد

خیانت ترشید نهد در صعبهای مشکله بدو کند هرگاه سبع تصدش کند یک جمع شوند و باکن آوردند  
 و ننگ و کلوه و کلنگ و کوبند فلان بر حرف بوردن بر حاصل شود بدین انواع که بر نمانند  
 و ملاجیون ان مانع بر کون موثقه و از محرمات نموده اند و کوفت ان حرام است بهر سبب الله  
 بیدر سبب بلکه هر گاه بیدر و بوزینه در خواب و کوفت ان اندیشه و ممانند بفارسی  
 باز گویند در بطور بار بر حساب است در اتم حرف در باز نام لجه متعلق بابت مان نموده و از  
 خواص ان گفته اند کوفت بر میان کرده انرا اگر کسی در چیز ضعیف زده نشود بدین حالت باید بر موفقه  
 ان گفته اند مال جویب و کوفت ان حرام است بهر سبب بلکه هر گاه بیدر و باز در خواب  
 سلطان **باز** نماند بفارسی است و کوفت ان بهر سبب حرام است الله بدین سبب مالک کرده است  
**بوم** و عنبت است عجیب در نفس و بطور بار و دی الوان مختلفه مانند حکم باکیان دانند در کتب  
 حلال و اوضاع بهر سبب بفارسی چند گویند اقسام است کاران را بوف نامند و در کاف ان بوف  
 و بر کزین اقسام است گفته اند هر چون بوم را بکشند یک جسم ان بویست و بوف و یکی باز ماند از ان  
 چشم باز رانند و در زیر یکس از کشته نه تا انگشته در انگشت بر خواب نماید و متعلق ان کس  
 که و چون چشم معلوس با محو دانند و سبب و اراد انرا بر سر مرد یا بر سبب خفته باشد بکشند  
 بر انگشته نهان داشته باشند بگوید و کس بدید که در تجربه بخوف بود حکایت میکند در خفته بکشف  
 یک چشم نمیدانند بگوید کوفت اقسام ان بیدر اما بر وجه حرام و بیدر خفته و مالک  
 حلال و یک و انجی از شایع نیز خلاصت انافقه بار فقیه فتوایان نداده اند و در  
 خواب در فوید **نیات در** جانور است رفع کون مایل بر روی و بوضع بسیاری در در بسیار  
 بر حق در در مکانها شنگ و نعص و در حمامها و در سایر اینها که بهر سبب در حلال است  
 قولیت اگر موفقه اند که بگویند قال و نیم با عدل بخورد چنانچه زوجه موم و حبس البول **در حره البول**

باز

باقی بقایه  
 بر مفلون  
 بوم

نیات در

و در درج نافع است حرام است بهرند ابر الالاکه هرگز پیدا نماند و در خواب نماند نیز آن با سحر است  
**بخوش** نفع است بیک گویند حرام است حرام همه در ابر الالاکه و خندان اگر در خانه و بدین نماند  
 نماند می توان که خدا کم و خلاق زیاده و کمیک در خواب اندازد **بجوش** بخت و بزرگ انقدر در  
 این گویند به نودن چند عدد زدن آن رفع عمل الهی است و همچنین است و انهم انقدر در خواب  
 شقور داخل نموده یک بوفت می بخورند جهت تب برود از خواب است و طبل آب میمون بارور  
 بالینو باغ او بز کزیدن است در راه از ابر است باید که گفته شود که تو میدانی این جهت صداع فرو  
 نماند حرام است بهرند ابر الالاکه هرگز پیدا نماند و خندان بجا نماند در صاحب است  
 نماند و در خواب مردم جف و صعیف **بجوش** نفع است بیک گویند حرام است حرام همه در ابر الالاکه  
 سوخار و در آن لغایت فراخ و گویند بگذارشش که بوفت کز و نماند این بماند در ابر است  
 و تعیین کند و در روغن بادام در نماند بسیار بزرگ چون جوان یا آن میزند بگذار آید در روغن  
 فرو ببرد و نفع دیک و میوه و می با نماند و شافق گفته اصح در نماند و نماند حلال در ابر است  
 کفیم نماند قدیم حقیقت است بیک در خواب نماند در روغن بستر نماند **تدر** در روغن نماند  
 است و نیز که فرمادی نامند زرد در اسحوان در روغن جرجر است و طبله بکس این جهت برص و سق  
 نافع و موطا زهره آن نفع شده و ماضی و گوشت آن بنام نماند لطیف و لذیذ در دو م گرم در اول  
 سرخ الصم و سولیدم صالح و مقوی فیم و ماضی و ماضی و سولیس و ماضیها و نسیان جان با نماند صح  
 حکمکن او تدر و در خواب نماند بزرگتر است گوشتان بهر نماند حرام الالاکه هرگز پیدا نماند  
 و در خواب بیک اندک **بجوش** نفع است حرام همه در ابر الالاکه هرگز پیدا نماند و در جوار و راباید  
 در راه کز نماند است بهر نماند بیک گویند و پاها در خواب نماند چنانکه گمان کنند هرگز در دست و نماند  
 با یک نماند گویند بیک مرده سحر زدن نماند نماند مرده را دست تدر الالاکه در روغن

بخوش  
بجوش

تدر

تدر

تدر

تدر

بماند



باز روید و بطرف چپ در است رو چند آنکه یک حسته نشود و اگر سینه شود و صیدی  
نیاید در جگر و هم مرغان بسیار باشند و خفوه مرده ساخته بر پشت افتد تا غن  
مردار خوار از سوراخ آمده بر سر وی نشیند آنقدر صبر کند که آنها را بین شوند تا گاه  
بر چند و صید کند و خانه رو باه را بر جام دیده الله صبر است در او نلک کوی ص  
فدیو کند راه دیگر سپردن رفتن داشته باشد حکم از طاعون در کتاب خواص آورده  
که رو باه و اندک کرک از سار دس که پیار عصلت بگزید و لاجرم از آن بر دور و اف  
خود جمع کند تا کرک سرد کند آن سار و اگر کرک تصد او کند عصلت برین کرد  
در رو بوی کند کرک وار نماید چون کتیب را در رسد بسیاری را بر کند و باقی رو  
مانواند در میان لعل بله و خرابی کند و بعضی گفتند که از سحر که مرض مشهور  
که موی سبز و از آن عقاب حواسد سایدن که تقال سس آن خشک کرده ساید  
باغ عمل همه رو سرفه و طلائی آن مالوست موضعه و پهنه و از لعل بله مجموع  
کسب سوست رو باه هفته عضو موضعه تعدیلت و پوسین آن بر قسم است سرخ و  
رزد و سیاه و این قسم از همه گرم تر باشد و با تطیع مار و رو باه العشا و در خانه  
او الیه مار باند و زهره رو باه را اگر طلا مالیده پیش سو حرامت بمردب  
و صیفی خلل است بمزیت شافی و مالکی و خیل و در خواب خولس مکاره و فرسده  
باشد که بار و باه بازی میکنند زنی که دوست دارد ساید **جرا** بلخ گویند بسیاری  
حالی اخلاط علیط و چینه و قطره اسول و خدام و اسسفا سفید و بجز آن همه  
بواسیر نافست جلال است با اتفاق و در خواب نکر باشد **جرا** نوعی از کرم است  
نکو و حله است و آنچه در رفتار و بیمار خفوه بلندند اول و بلک بر زمین کند حراره کند

کوچکترین انواع عقوبت زنگش سپزه در برش فانی **حار** بفارسی خست جگر این **حار**  
 کرده از راه گاه نماند بجا صرع بد بند نبایت بود بخند و اگر کوشش است ای ان  
 بمقدار عصابه دارند در مشالی صاحب صرع میدند و بگردا صرع نغو و اگر سر کین این  
 وقتیکه تازه بند او فشرده آب از ادرسی صاحب رعافان جهانند رعافان بار  
 و گویند اگر ماری از موی دم از او قنیکه براده جسته باشد کفنه بر خوندند و شربت  
 انگرد و گوشت خر میزدیم تا لک کرده و بمذیب انامه حرم و بمذیب حصه و صومع و صلی  
 نیز است و در خواب بخت دولت باشد و شیران مسفتت و بر خورداری با  
 خرد بوش در خواب لشدند **حار** در عروبی فرانز کوبند و بفارسی کوز  
 کوشن ان با اتفاق حلال است بر چند حکم اصلی بهر ساند و در خواب مسفتت باشد  
**حار** طایر است نمود و در پرواز نبایت رسا و قوی است کردن و با باران دراز  
 و خاکستری است و کفنه اندس و صیده اش در حصیل فوت از همه جانوران  
 زنده است و آفرین میرد بمذیب انامه کرده و بمذیب دیگر صلال و در خواب  
 دولت و نعمت پاندار باشد **حار** بفارسی کبوتر است در احادیث مدع که از  
 کبوتر سفید دارند و کوشن ان با اتفاق حلال است و سر کین ان بار و وجهه او رام  
 صله و بار و عن زبون همه سوخته و بار که همه بخلید صابره و با یک گمان و با حق  
 کوشن و ماسل و با آیر و کندم و آب و قدری فطوان که کسه مزجم کرده باشند چون  
 بر صحن صفاکی منظم بگردند نمایند در ازاله ان نبایت موز است و در خواب  
 گنرک باشد و اگر کبوتر بسیار بزند که دایو بالوی اومی آیند مسفتت بسیار بزند و اگر  
 بزند که کوشن کبوتر منجم مسفتت از زنی باید **حار** بندوقی جگنون گرم است

مسفتت

سعد نفلی ان سبزنگ و در ریه مستورست و در پر و اریکوف شود و در تب چون شتر ارد در  
 به عدو ان حال و تنهین ان بار و عن کجذب بر رخسار موجب دوستی خلایق و قضا<sup>است</sup>  
 و در صحار مکنف کسلان کثرت میباشد و چون ستاره سپید طالع باشد از ان  
 یافت شود حرامست با بدایب الامالک که مکروه گفته در خواب خیالات و اوسه باشد  
 و باشد که بطلب رسیدن **تعبیر کند حوت** بفارسی باهی است اقام و انواع پشمارت  
 نوا اوسه باهی نفس و در حلال است و پیش اهل سنت گوشت حرام باهی حلال است  
 و چون باهی سوختن گفته و باهی در خواب چون یک با سندیاد وزن بود و اگر بسیار  
 باشند دبر رک مال بود و باهی بسیار ریزه اندیشه باشد **حربا** بفارسی اقباب  
 پرست نامند مانند نظرش همیشه بر اقباب باشد شپه بموش است و دنیا از بلند  
 و موش ای ان از جمله سموم و مکنفم از ان فعال بسیار مکروه گفته و در خواب  
 باسی از حصول مفسود باشد **حیبه** اقام و انواع ان بسیار و گوشت ان حرک است  
 مکروه که مکروه گفته و مار در خواب و سمره هالی باشد که رعید باشد دشمن ضعیف  
 اگر اسب باشد دشمن قوی و بر قدر انز او تر منید افزونی سوکت دشمن باشد  
 و اگر مار را مطیع خود پسند کنی باورسد **خبر** سخن العین و در حیوان مردان ان  
 مارجع شود چه از انواع وجه از غیر ابو عثمان عمرو بن محافظ حکایت کرده که جمیع  
 از اقباب دیده بودند که در حرکت در صحرا هرگز اگر فتنه ملک باوی جامع میکردند حرام  
 گوشت ان صحیح ندرب و رطوبت سرین گویند و فی با گوشت ان بداد و اوقی  
 محمود است چراغ ان بی و در خواب مرد فاسق حرام خواره باشد و گوشت ان سوخت  
**عزله** بطبرک باشد در اول مذکورند **جهاک** بفارسی شپه و کور موش خوانند

مخبره ضد او دهان است و بعضی میند ظلمین بطبعه ان بر حلقه کس بل بکشاید و مایه کن آن  
بر فروع زبان در عسر و لغو کس الاثر است و طلا در نرسر ان بر کف پانسیج ماه در آن  
موجب مصل است و حرام است بافاق و در خواب بخار جنب **بند صاف** بخار حاد  
سرتوک خوانند گوشتن ان بدهیب اما که این تئید لالو و بعد مبد جسم و کوی  
حلال است او در صاف حرام کتاب ان بفع مدود افع سکن نشانه و امراض سر سرد تر  
است و اگر سیالش را در وقت نماز جمع خواب کرده در آب حل کنند و با آن غسل بدن  
نمایند در ابطال سحر محرمه بسیار در خواب حل و ند باشد **خاد** سار شهر رین  
مذکور خواهد شد **صفت** بخار حلت نامند سحر از ان بر دور و قسح است اگر  
عدد انرا در زیر طاس مس سرف که قطع کرده باشد حبس کند بافتن باریدن بارها  
و بر دوت هوا شو چرب شمرند هر بناپ جسم بک بدیب مالک که کرده گفته اند  
در خواب سخته بوس آورد و دولت دنیا بدست آید **دب** بخار سحر سوس  
نجایت مجاب و شدید القوب و صعب القلب و کثر البرزخ است و سیرانه آن  
بدن ترس کردن بیل و از عرایب ان اینکه در اگونه بدر حفت بالار و در حین  
بر آند چکه اوش گوشت تازه باشد که اصله صورت و شکل بی در ان بخوبی  
می بسد بر شبانلو و میگذرانو نامفصل و صورت ان پیدا کند گفته اند  
مینه خرنس بوار با بر که بخورند حلاله سپهر است گوشتن ان بدهیب اما و صحنه  
ساقع و امیت و نر و مالک حلاله و قطع از اصواب لحد صمد نیز حلال مینداند  
و در خواب محس ترور و مکار باشد **صاف** بخار سحر مایگان و مرغ خاکلی گویند  
لاشدن بگون مرغ و خنوس و سوط حاک کرده ان جهت قطع رعاف مجرب است گوشت

ان باقی

ان بافتن خلل و در خواب خند مکار و برده باشد **دند** بفارس خردس سفید بافتن  
 صلف است و در احادیث بدیهه لکاید اش خردس سفید در خانه وار و است و اگر خواب  
 از ابر بوضع کر **نیمه** مار و عقرب نهند و لو ساکن شود و سم دفع کرد و در خواب در  
 مادان ما غلام با **دند** کبک دری و ارطوس بر زکریست و در گوهر سار  
 که ملک است که می باشد در خواص از کنگه اهور و در سنن پرا و با جوف باخت من و  
 برکت و محور بر او دفع طاغون موثر و همه نداب حلال است در خواب معشوق **مادان**  
 باشد **دند** بفارس کرک است از خواب امکه اصحاب خریه گفته اند که بر کرکند  
 که زیاده برد و آرد و کرک مجتبی شوند از ایت عرب سال را ذوب گویند پس **آرد**  
 ماه باشد و کرک در دو بدن کرکست و در کرفتن گویند جیلهها کنند و اگر **مک**  
 مویکاه برد و آرد و کرکله زرد که مک گفته باشد و گویند و رسالی کسار می **سخت**  
 کند و از حرارت معده اش بر چه خورند بکند او والدانه خرباکه از ابر **صنم** بوند  
 کرد اول نشان را بپند صاف و مستخرج و آرد ترسد هماندم و بر **شوق** و تصد او  
 کند و اگر انسان دیر می کند و بانگ بر در زنده زود می از کرک **نزد** و سهوت  
 شود و بتبلی لکل خواند کرد و از دیده کرک **پنهان** خوانند کرک از **دند**  
 بخورد و کرک ماده محس مشهور و بدان مثل **سند** و از حماقت او یکی **ایک** **چوب**  
 کلاه و بچه گفتار بر شیر دید و گفته اند که **مادر** کرک و گویند بعد از **کرک** **نیز**  
 حصولت باقت که اگر طبع از پوست کرک **ساخته** بر بند جیله طلها و **دند** که **ارو**  
 گویند باشند باره **نوند** و اگر پوست کرک **دند** در **سلی** از **دند** و اگر  
 زمان کرک مالوست از ابر **کرک** **مصر** **بند** **نم** **دند** **کرک**

دندان کرک با چشم با پوست آن با عفو او بر اعدا غالب بود اگر سر او در حال  
بگوشتران او بزند بگردد دیگر جانوران که فرزند گنوتر رسانند اینجا بگردد بگوشتر آن  
بهمه مذایب حرام بگرید بگردد مالک کرده میداند و در صورت سلطان نظام آورد  
و دیگر کذا این است **باب** مکنس وجه سینه آن گفته اند که ادب اب معی حدیث که  
برانی مار اید پس احضار کرده و باب گفته اند اگر مالک اندر آن که سرش دور کرده  
باشند بر موضع زنده زبور مالند و در آن کنشند و اگر گرفتند در آن  
را در اب جو سینه آن اب به یکس که حسن بول او شده باشد بدین  
بگشت بد و در غن آن که مگر یکس بود که در روغن بنجد کرده در آفتاب که شش  
مخوده باشند چهره رو نمایند موحرست او از غراب است هر چون بر جای  
که سفید باشد نقطه سیاهی که او و چون بر موضع سیاه فام نشیند لفظ سفید  
و در آن و عقوبت هوا و کثرت کثافات انقدر که در یک قوسه بندون باشد  
بمگون یافت شو آورده آنکه مکنس بر رخسار و در آن سفید است انور اند با  
و بگوان چنین شد از یکی مار سدر حلقه مکنس برای چه باشد گفت برای که  
و تخون حماران ناردن گفتند و ام است همه مذایب الا مالک و در خواب  
سفید باشد **ح** گویند از سینه بسیار بزرگتر و دو کومان و او هیچ حید از آن را  
از همه نفع سطح را بدان شبیه گردانند بر همه غالب و فانی اید گویند بول در  
ان کم است و در بعضی حوزت یافت شو گوشت آن و اول است اللامه بباک و  
در خواب دولت و قوت **ب** مکنس است از مایه کوچک در حوزت موافق فارس  
سکار کنند گوشت آن لذیذ و در تهیه باه اثر قور و او در همه مذایب حلال و در خواب

بازمانده

عروس لعمریه است **رراقه** حیوان است عجب خلقه و در فارسی ستره و پیلان گویند  
 یکی را برای سلطان وقت بدار سلطنت اصفهان آورده بودند راقم حروف خود  
 آن از سر خود تر و نازک تر و سرش از ستره بجایست بلندتر و گردنی دراز داشت مگر آنکه  
 گردن ستره هم دانی نازک در دهنت است فایست بلند و سرش کوچکتر از ستره است  
 و دمشاع و ابو چون شیخ فیه بود گوش و پایی دی کا و ماند و دمان و سنی لکها و گوش  
 و دهنه باری تعالیست و راز تر از باهاست و دم چون ستره اما اندک بار بکنز  
 و کم بود پوست و بی تمام نقش است و کلپهای سرخ و ابو بر سفید روز فضا رنگ است  
 سرخ است گویند چون بلنگ ماسه و خسته جمع خوف رراقه پدید آمد اما ابو عفاان حفظ  
 گفته هرگاه ستره و خسته با کفار جمع شود حیوانی متولد شود بشیر و کفنا چون آن  
 حیوان با کا و خسته جمع شود رراقه تولد کند گویند اگر ماره پوست از آنکه ناخف  
 و ابو و حیواناتی خوش بیند و طلبد بر کبکین آن مرل تا کف گویند آن بدب  
 امامه حرامست و بدب شافع و مالک و حصبه حلال و از ابو حقیقه نقل مرعی سیدنا  
 و یکی از فقهای حنفیه گفته که قانون بدب امضا حکمت دانی و جواب برده خاطر  
 باشد **زاع** بومی از حواب و کلاغ است گفته اند هرگز زهره از بار و عن ناسین  
 بر قصب نالید اما موت کند زن را موفرا محبت بدید اندک اطهر نوا اما ستره  
 و زرد مالک حلال و بدب حصبه و شافع اصح و درست است و در حواب زهره باشد  
**زغنه** بلیغ محمد بن مروی است که حاد و علو از زهره حوانند و مشهور است که سالی  
 ناده و سالی نیز است حرام است نزد امامیه و حصبه و جنبه و شافع دو قول است قول اول  
 و مالک از حلال میداند و در حواب مرد فاش و در روغ گوی **زغنه** اقسام است و هم

نداریم حرام الا مالک که کرده گفته در خواب فروم سفید باشد **سرخ** بشارت خصلت **سرخان**  
گویند سرزند او چشمش آن بر روش در شبش برسد و سبب های او و سبب بزرگوار  
رود و مسقیم مو اندر رفت گوشت آن رسول را بشارت نافع است خاصه اگر آن شب خیزند  
بار و دروغ کرده را سفید است و اگر سرطان محرق بر موضع که بیدارنگ دیوانه هندی  
بهرین علاجهاست و اگر در چشم کشند باض زایل کند و گفته اند که از خواص سرطان  
الت که اگر بر در رخ که شمرند پیاویزند پیر نفوس مویط مانند بدمامیه و  
حصه و صلع حرام است و زرد بافی حلال و در خواب **سرخ** در بلاد روس است  
شوق است آن بهرین پوشنهاست خاصه فی سوی بلند و مایل لیبای باشد گوشت  
آن حرام است بدمامیه و حصه و صلع است بدمامیه و مالک و صاحب **سرخ**  
کرده اند و در خواب دولت باشد **سرخ** بدمامیه و حصه حرام است و زرد **سرخ**  
و مالک حلال و در خواب رحمت باشد **سرخ** سمندل نیز گویند مرغی است که در آن **سرخ**  
می باشد در سره القلوب مطوف است که سمندر مانند موش است اکثر در میانش  
باشد از پوست آن لباس سازند چون عکین شود در آن اندازند پاک شود و در آن  
مخلوقات نیکو است که بعد از زمان معصی بعد حله و الهی بر و سلم دیگر از **سرخ**  
همر سبزه چه در جایی که هزار سالش بچونف و کم شو امع مدید قولها آید و زرد **سرخ**  
حرام است و هرگز از بدیه و دیگر جای است و در خواب تمام عالمت **سرخ**  
بشارت که است دست و پا هر دو باشد اگر آن سباب ز سرش برزند دیوانه شود  
اگر زهره که به سیاه با همدم روغ ریحون اسفنجی در سه حصه تقوه چکاند گویند  
و اگر زبان که سیاه در رگش و سوز هندی که با آن ساید و نه بران بر زمین رسد پس آن

بواسیر است



پدید آید و تمام و حوش و سیاه شود و شوند و گویند که این علیها حرام است  
 حرام است بدین امید و حنفیه و حنفیه و بعضی قهقاری ساقیه گفته اند که هر که در  
 احلال است و نیز مالک جمع اقسام که حلال است و در خواب در و بازند و اگر بپزند  
 که او را می که در کما میور شد چهار نفی و کره دشت درین زیاده است **سخت**  
 بفارسیه سگ است و در بعضی جوار و اهل قنات بزرگ از ایدیه اندول  
 سبک است را اگر در کوشی که هر که سگ باشد حکم از آن که بکند از جویان  
 است حرام است بدین امید و حنفیه و حنفیه و در روایت از شیخانی حنفیه  
 و موافق اصلی که مالک قرار داده حلال است در خواب سگ زیاده است **مختصر**  
 گویند از نسل سگ است و از لحم است و آنچه در آب مانده و درین سگ شوق و اگر  
 بکنار افتد و در حین در سگ است مایه سفور شود و از او حصص و در نسل  
 یافت شود هر چه بود و فصل بهار که نافع است و از او قوت باه اثر تمام است  
 و هر چند زیاده که شوق بقوت ماه زیاده کند گوشت سگان بر دو سه قوی است  
 امید به مالک حلال و اگر بپزد و دیگر در موفت که بخال بر نماند و در خواب  
 دلیل قوی و صحیح است **شامین** بهر مذام است حرام است الا مالک که کرده میدانند  
 در خواب ریاست و دولت باشد **شامین** بوسه لغامه گویند و در حین منگت گویند  
 فلان حین منگت است و در زمان عمر و نواحی می است سرمانند و در  
 و دندان حمان است که دیده باشد پس عوی لوی و شمار بریند و در رفتار مال سگ است  
 و بقوت بر دیال بر دو میدود و نیز در غصه سر سگند و در غصه اش بوضع چنان است  
 که یک رطل آب زیاده در آن بخند و او را به همه از او باقی کرده عالی کند و پراپ نموده

76

تغیر آمد و ساخته در زمین با که آب نباشد دفن کنند و اموص نوشن نامند  
اب باشد و با بجای رسند بر آورند و میان نمند و گویند هر چند در تنها بگذرد ان کم  
تقو و اصله گویند و چون شروع هر سه کنند همه را او طهارت کند او در  
رنگی از آنها نشیند تا از همه بچم بر آید و اگر در اوقت از این طعمه رود و در هر  
دیگر بنهند و از ان خون و اموش کنند و جوارت و جودت سوده ان خیال است  
سنگ فولاد و پرده از ان سخت تر باشد باندک زمان برهنم کند و باره اظکر را چون  
دانه فرو برد گوشت ان صلال است با نقای و در خواب رو به جلال باشد از سر  
بسیار بیند کار با عجب و حال ان چو **شیم** در **شیم** بیهوشی بجهای شیم **شیم**  
بر پشت قطعا بر خندد او و بعضی گفته اند نام رود و در ایضم مایه در ان باشد  
و این مایه او اضا و بان رود **شیم** گفته اند صلال است با نقای و مایه با کد است  
**صرد** و در وقت شکاری سرد و سفار بر رک دارد و نصف اعضا ان سفید و باقی  
سیاه است و بهر بامامه که امبت بسیار شدید دارد و فعل بچومت ان نیز دانند  
و جناب رالت ماب صلا الله علیه و آله و اصحابه و مسلم منع از قتل ان فرمودند  
و نزدیک مالک حلال است و صحر و شامی بگراست و جومت ان رفته اند  
اختلاف احوایات دفعه از حاصل در اوقت بجای روند و در خواب  
بر فراخی دارد است **صروه** نفا ریه ترند گویند صلال است بهر تدابیر در خواب  
با فتنی را و در خواب **صایق** مع حق گویند شدم کوچک از جنس بوم با در خاص و  
احکام مثل ان **صفر** نفا ریه صغره خوانند قوی ترین بطور ظاهر است و در ان مایه  
جمع مسین که مالک کرده گفته در خواب حکم فایر باشد **صغیر** نفا ریه نفا ریه

گفته اند هر که چهار شعله و از اصبع و جا گویند و این وصف با اعتبار کوتاهی و صلب  
 او است بسیار صاف و کثرت هیبت و حفت تمام از آن دان و او بر آنش بگردد و در  
 قوت خوردن گوشت آدمی دان و چنانکه کور بگافد و مرد در آن خون و مسموم شود  
 زبان گفتار را محفوف و شسته باشد که آن بر روی با ننگ ننگند و دندان نیز از این  
 از است و اگر بای انرا بر نی که در ثوار را اندامند یا در ریز بار او بنند در زبان وضع  
 وضع حمل نماید حرام است بمذهب امامیه و صفیه و حلال است بمذهب شافیه و حنفیه  
 و از شافیه نیز از آن منقول است و در خواب بر روی صورت و سیرت باشد  
 و اگر نه سد گوشت با نیت گفتار بخورد آن زن با و ی کند و حرام است **مذهب** و سگ است  
 گوشت آن قوت باه دید و اگر انرا شگافه بر عضو بندد جبارت سم جانوران  
 و رگهان و انشای آفت و طلایه پوست سوخته آن مورد است و اگر در صورت جانم  
 حرم را نماند و اگر قطع کنند مسلم شو حرام است بمذهب امامیه و صفیه و حلال  
 نزد باقی در خواب و دشمن بر سینه باشد **مذهب** حرام است بمذهب امامیه و شافیه و  
 حلال است بمذهب حنفیه و ملوده است بمذهب مالکی و حنفیه و در خواب با نیت عجم باشد  
 و بزین صاحب جمال و مال نیز **مذهب** حرام است بمذهب امامیه و حنفیه و حلال  
 در فارسی سیم رخ خوانند در شرح مقامات حر بر بند کور است م غنقا و از آن سیم رخ  
 گویند هر یک از آن کو با بنبره سیم رخ است و در جهان از آن نام است و آن است  
 در همه وجودش نایاب و نغفایشه کنند و در حجاب مخلوقات مشهور است **مذهب** حرام  
 قوی بکمال است صاحب قبل را آب سانی رباید و طلعه نماید و با نیت طیب است حرام  
 چون صید کنند بقدر لغات و نوبه با نیت بدید حیوانات کذانو و بر سر نیم خورده گوشت

و این صفت بادشاه است و هزار و هفتصد و شصت عمر کند و بعد از سه صد و شصت  
و در نسبت عجیب چه از مهنه بر آید و این کلی و لوی و دیگر از معرین گفته اند در  
اصحاب البرسی گویند پس بلند معروف مدح بفتح دال و سکون دیم و خایچه و در عی  
بر آن کوه مقام داشت نمون بجمع الوان با حصه لیس عظیم در کله عیب کرد سخن در از دست  
مان سبب از اغنا گفته اند و هر حیوان از وحوش و طیور خاصه صید کرد و در  
طعمه یافت تا با باد آمده مطلق بود و در روز دیگر زنی که صاحب جمال و در فرست  
صغیر بود در میان با باهای محو گرفته سرد اهل آن دیار از وی در رخ و بیم بودند گفت  
نوم محو صطلب بن صفوان بردند او دعا کردم خدا یاس او را قطع کن و این خبر  
سلطان از صاعقه از او گرفت و بسوزد و در مع اللبرار محشر را از این  
منقولست در زمان موس علیه السلام مرغی ماده خلق کرده صورتش مسما صورت  
آن و از پرهای چهار بال داشت و حصصا از هر جزئی که در دنیا خوب است  
بوی گرامت کرده بود و ما شش عینا و بعد از آن حصصا بر آن پافزید و وی  
بجوشی آمد در دو رخ عجب پافزیدم و در رق آن بر وحوش حوالی است  
حکایت و اینها را نتوانش دیدم ما موجب فضل حق باشد بر بنی اسرائیل و در زمان  
موس نسلی آنها بسیار بود و بعد از موس از این نسل حوالی حمار کردند و کاهی طعمه  
نیافتند اطفال مردم را طعمه بسیار خند ما آنکه مردم شکوه شو خالین بنان بر بند  
و بدعای اولس این بر اینها که و جز نام باقی نماند و از صلبش هم که بعد از در حمله آمد  
منقولست که از این سبب عفا گویند در کردن این خط سفید شد خلق است در  
عالم از اغنا عیب گویند در دره سه بعضی گفته اند در بضم هم و سکون عین و کوه بر

بگفته است

موهنت چه مرد را او کوفه آنچه ماید نذر و عود بگردن بوی کفته اند که در <sup>خطه در</sup> **عقاب**  
 از خواب محظ افسانه دوران خواب در کندن و حاصل بمانند بکنج او جوفید  
 صید کند و اندر علم در خواب حلقه و زناد و ابدان باشد **عجل** کوسه که یک است بیک  
 ان بهتر است و کوفت آن بوی بستر از کوفت کوفتند گفته اند **عقاب** بفرست اله  
 گویند صبح نمره و ضم لدم گویند عقاب به چون بچه از بچه بر آید بچه را در بر اعیان  
 نگاه دارد اگر باغیاب نظر تواند کرد او را و نگاهداند و اگر چشم خواند گوید او را در  
 فردا کند با سلاک شود و گفته اند از باد تا سام برای محض طعم در پرواز باشد  
 و شب بکشد بکشد راند و از خواب او است که با او عظیم ترش رسد بعد خواب است نموده  
 که با او هر که و میداند و در خواب اگر عفا اموجه نگاه بیند باو شاه قاری  
 و با او دیدند بود اگر سینه صید میکنند عمل سلطان ماند و نفع از آن مو  
 اگر از آن گزیند ماند از باد و باد مروری رسد و صفت بوی بوی از او است  
 امثال آن **عقب** عکس است نو امامت نفع او جویت را میداند و بکشد  
 بخت و باک صفت حلال و در خواب مو صفت حفظ باشد و اگر سید کاراده  
 صید آن دانه کاری را طالع بخت حاصل تواند که **عقب** بکشد جویت  
 بدبیب امامیه و ش فرید مالک حلال میداند و از حقه و بید نظر حاکم است  
 و در خواب صل و محبت باشد **عقب** کجک است سر بران قوت ماه دید حلال گو  
 ان باقی در خواب مرد بزرگوار باشد و بچه ان نرند و کوفت ان مال  
 بزم است و انوار و باش از ان جمله هزاره است همس فند و در آموار بهر وان  
 بکشد که بوی از جوستان و انون مر است گویند که در این حاصل نذر و از ان

جرازه میگویند و مردم از کثرت وادیت آنها فرار کردند و امروز این  
و اکنون در سونشهر قریب است یافت شود مشهور است عقوبت و حسرت  
مکان همین بخواب چون از سوراخ بر آید و بگراید از ظلمت و پر سوراخ که باید فرار  
گیرد و چون از آن بگذرد بر آید بر خنجر و دیگر و در حرام است با اتفاق در خواب دشمن  
صعق میخورد و اگر دشمن در خواب غلبه آن دشمن باشد و اگر کزدم در خانه خوف  
ببندد حسی است و یکی از کابریها صوفیه از معصمه علیه السلام روایت کرده است  
کرده که هر کس نام کند و بگوید صبح الله علی نوع و نوع السلام در آن شب از کزیدن خوف  
محموط ماند بفارس کلنگ گویند بدید امامه کلنگ خوف در آن بخورد و در آن  
میراث گویند و او باقی حرام است و بدید مالکی اصفان صلوات الله علیه  
کلنگ در آنه بخورد صلوات است و آنکه بخاست بخورد اللهم و نزلت فی عرابک و سیاه  
و سه علم است و خواب خون و سیاه و خاکستر کون که در آنه بخورد صلوات دور کلنگ  
احمال اصلاقی است و بقدر در زراع گذشت بفارس یک بغایت کند و در آن  
و اگر خشم کرد و بخت در کین فرصت و اتمام باشد و این باب از حکایات عجیب است  
مشهور است که عمر او از صدیقه زیاده شود و بعضی گویند ما چهار صدیقه سر اتفاق  
که زیسته است و گویند از زریه و کوش و خوک ترسد از خزانه و از آن ترسد  
مردم به قبله که بخورد فریه شود و اگر زریه حنک شده آنرا سبب بر شلم  
کند یا ضایل کند و چون بر صحن طلا کند و سه روز بگذرد از نذر افروغی است  
و استخوان سوده آنرا چون با عسل منجمه بر کلف طلا نماید زایل کند حرام است  
در جمع ندایب که مالک در حلال میدانند و استخوان فهد پاکست همه ما هر یک که شامی

راغی میگویند

کتخس میدانند و طهارت را موصوف بندگی دانند و در خواب با دین هم است و اگر کسی خود  
 اسوار بر بنیاد پند محمد و نوح بفارسی یوز گوید بوضی گفتند هر چند که گاه بانه  
 شتر مرغ شود و نور تو را کند و یوز در وقت است قسمی بر برکت که دم کوتاه داند و قسمی  
 دیگر و حلقه حصه که دم دراز است هم در وصف وحشی است و بند بر آنی کرد و معلوم بود  
 شود و سکار اسونو و در خور که نغمه و ترسب یوز در خواب است در برکت آسمان تر  
 فرازد و چون بهار شود گوشت فرخ علاج است و چون بخون و صفتش قیامد و بی  
 فمندا اگر بر نفسی طلعه نماید عجب الاز است و فمندا را با طبع با دوز خوشی رعیت عظیم  
 است و اغلب از اجساد سرد و هیید کند حرام است همه مذاهب الا مالک هرگز  
 میدانند و در خواب مرد قور باشد و اگر از اسحر و جادو پند بر خصم طوفانید  
 کرده است گوشت آن نزد امامیه و در مذمت دیگر صلال و در خواب بد مذمت محمد بن  
 موش است اگر قصد موش را گویند با کلاب بر عازم مذمت حسن بول  
 بکت بد مذمت امامیه اسام موش حرام است و مذمت حصه و شافعی موش  
 حاکمی حرام است و مذمت مالکی کرده و در خواب اگر بدبیرت باشد و اگر میند  
 که موش طعام و یا چیز از زمین او بخورد و بنس نقصان عمر باشد <sup>بفح و نون</sup>  
 جانور است موقوف که پوستین است پوست آن کنند و همان پوست را خشک  
 گویند حرام است مذمت امامیه و صلال است مذمت مالک و از مذمت دیگر  
 تقریر بخاطر نیست و در خواب دلیل عیش باشد <sup>نورینه است مذکور است</sup>  
 حار است با طبع دشمن بار و افعی است و بر جاهل و افعی را به پند بکت در  
 مایع صفاریان که موسوم روز نامه خیر در است مطار سجد آن که در حوض است

و منقوع شد میان سکنه انجا و عرب معبد و قرارند که عوام در آن هر روز بوم خار است  
و بخورند چه آن دشمنی است و هیچ حال قدر افعی یافت شود در ریبستان و اگر انجا  
حار است بنامش دفع آن کند ریبستان از ضرر افعی بر مردمان و شکار شود و از اجار حار است  
آنکه پیش از ویدنی باد از آن آگاه شود و خانه محفوظ و دستفرد فرود بدی شمالی  
و دیگر جنوبی چون باد شمالی آمد پیش از آن راه شمالی مسدود کنند و اگر باد جنوبی آمد  
رحم جنوبی مسدود کنند در آن مکان قرار گیرد چه از بالافوت تمام دلو و در اجبار بط  
ریبستان صحیح و قسطی بگوید که از حقیق بالاجر میداد و مردم او را توپیم بسیار کرده صاحب گشت  
گرامت نمیدانند و سبب آن بود که در منزل او خار است خانه دست بر گاه راه  
شمالی را بسته و بدین کفنه باد شمال خواهد آمد و هر وقت سوراخ جنوبی را مسدود کرد  
کفنه بال جنوبی خواهد آمد و رام است به سبب امیبه و حبه و کلک است مردن افعی و در حار  
معمور و بزرگ باشد همه مهابت کلک است و در خواب ملوک نیز  
در غایت سفید چاک که اگر خواهند ممانه در پاهای خیز کنند بد و تشبیه نمایند و کفنه اندام  
در آن دلو و در آن سوراخهای بسیار و بر آن زواید عدد برسد چون خواهد اوار کنند  
بعضی از آن بقیها را عدد و مردوسازند و مانند که مر بار لوز و نواتی بجایت جوشی  
و لکش اوار نماید و کفنه اندک سر آمدش ممانه پوست هر از اجتماع آن جویان و آن  
باجبار در طرب و انبساط و چون سر شود از کفنه وقت عاقر کرد و خوش و خاشاک  
استفاد که تواند جمع کند و خود در مبالش بستند و سر آمدن آغاز چنانکه کوز و کوز  
و مرغان بسیار کرد اگر در ای فرام آمد و مسدود در تر تم گرم تر شود و دست بر میزند تا  
از وقت انش حدش شود و در آن خاشاک کرد او محفوظ در میان موضع شود و در

از خار



زیرا که ز طوبت و نیکی هیچ نفوذ از آن بچقیقت مدد آید و علم است بحدیث امامیه و  
 حقیقه و سابق و صلاح است بحدیث مالک و در کلام صاحب که دیده اند در خواب  
 طول عمر و شهرت باشد در حقیقت بزرگتر از کمال و پیش و در کمال محبت با الهی  
 مشابهت دارد و در مالک یک شیخ دارد و سران بسیار نیز و کفر و حواس  
 با وی مشابهت نمواند کرد و چه هم آن لغات سخت است و آن حیوان با در هم رسد  
 و در حد فقه و سنن باشد ماده اش کم مار گرد و در دست حملش روز کاری  
 در ار باید و در شیخ فخری بسیار است گفته اند در دست نگاه داشتن او قوی و قانع  
 و لیس بود و او و سینه اگر از آنرا بصریح دهند فایده بخشد و زنی که در خواب  
 زاید کرد دست بگردن حمل او اسان شود و مجوز آن همه بود پس با فست و آب  
 خوردن از طرفی که از شیخ آن تراشید باشد همه رنج بویس بود و در حکمت  
 و معرفت آن لغت در احادیث مطهر رسید و بعضی گفته تا امامیه گفته که ظاهر است  
 چه علف بخورد و سحر میکند و یکی از قویات فقه گفته که تحمل است که حکم کاو  
 داشته باشد و ممکن است که حکم قبیل داشته باشد با جمله لغت از علمای اندام  
 مذکور است و در خواب دشمن باشد . بهترین یک نگار است در هر آن  
 سرگردانی در از تر و سینه اش فریب تر و قوامی راست تر و موران نرم تر و حدود  
 پیشتر پیش پرده آمده و در سینه های از با نا گناه تر باشد بهتر است و در تمام آن  
 در و غیر نازک ها و آنرا و که کند بر و جگر و ابله باشد یعنی این در وقت هر لغت  
 گویند و مذکور شد و آن یک ابله کاپی جمع و ذوالدین بود و کند او و قسم کجا برود  
 دیگر نیست و حدیثی است از پدر صاحب می شود بقد کرده و بلندک بزرگتر باشد و دست

پایان در این در و در میان روس و مسکاد بسیار است و بعد از قطع چند وقت پیر  
دیگر رنگ و بوی از آن ظاهر شده نوعی از احتیاج می باشد و بعضی از فقها حدیثی است که احتیاج است  
و غیر آن بقدر رنگ اصلی و نیز رنگ در دست و یا بی بسیار کوتاه دانی و دنیا است و  
در محیط نشان بسیار و کمیته فال از هر آن است که فتنی در علاج ندانند و مگر این احتیاج  
دارند خواه آن بسیار است و بیعت خود را بدانند و نیز جز از در او فرو و اگر بر آید  
باز آید و اگر کنند دارند خبر غلام و نام خود را بدانند و از پاسبانی غافل نشود پیمان حقه  
خدا بر نظر و غرضه و وقوع و ضلالت هر کس که آن حقه حان مجرب است و احتیاج و  
ان با احتیاج و رعایت کنند و کسب نماید انعام است بخلاف سایر حیوان تا در حرام  
بخش است بجمع ندایب مگر آنکه در کوفت آنرا کرده میدانند و در خواب دشمن صفی است و اگر  
ندکوندند در قوت پرواز مشهور است و هیچ در کرم آنرا از آن است  
و حروری جانیت در آن باشد و خفاش فوفی و دشمن دوست پیدا چون  
ایشان بند برک چهار آورده در ایشان گذاشته اند از خفاش محفوظ ماندند خفاش  
زرد یک آن نکود و گفته اند زهره کرگی در چشم را بود میندیشد و کرم  
بندیب نامه و حقه و شافیه و بندیب مالک کرده است در خواب است  
بفاریه کلنگ خوانند خوردن چندان با سر که عمل چند درم سر را نظر است  
حلل است بجمع ندایب در خواب مرد میگویند و خوش باشد بود عجم و کرم  
فیع خوانند حلل است در جمع ندایب و در خواب زن جدا مرفق باشد  
ندکورش از در خواب بندیب طلوع نگاه میکنند خمی باید در مشرق باشد  
در عجم آن کوه است ظاهر است مانند بطر کنار آنها نشینند و خواب میکنند

صلوات

حلال است و رجوع به ارب و در خواب بسیار است و حقیم است تمام آن  
 حلال است و هیچ بدایب و در خواب نیست باشد و اگر بیدار شود که گویند آن بسیار  
 و بر جای سالار شود و چشم آن مال و منفعت بزرگ نذکورند **حکم**  
 همه مذایب الا مالک در خواب مرد عالم بهتر از مرد جاهل است و بیدار  
 و اگر در فرانس علم ضایع شده بخورد بود کجا کوی حق نذکورند  
 بعضی گفته اند که در بیدارید و در اصل بعلف خوردن شغول شود و فسد  
 که افکند غیر بزرگ و این سخن است اصل و باطل در مقدمه بیان کرد در رعیت  
 حق علم است الا مالک حلال میدانند **تفکک** است جانور است بلند پرواز  
 و در حقه چمن خند سفید است و در باها بران قدر بسیار بی باشد بر قرار شده  
 و اشجار عالیته ایشان گذاهد و مار و با شنان به طبع سازد و تا درستان بگر  
 و سیر و در درستان بگرم سیر و در مواری و حیاتی بگر بزد ما اثر عفونت در هوا باشد  
 بان مکان زود و در علم است بدایب ناممه و بد بمت شافع اصح و نند و نذ  
 حقیق و مالکی خلقت او در خواب مرد عادل باشد **نفاذ** است تو تیمار گویند  
 کردن و بار و راز دانه و از فلنگ کوجکتر و سفید در کنار آنها مسکن و او و اکثر  
 سرور را بکنده بسیار گوشت آن مقوی باه و سولدر باه و سپه ای قاطع حلق بواپ  
 است همه مذایب حلال است و در خواب علم باشد و بطول عمر سر لعنه کند  
**نفاذ** است که کس نذکورند **نسر** غیر است گویند **نفاذ**  
 خوانند و حیوان گوشت آنرا خون و زبیره آن سم قتال است و سپه از اجناس  
 و امراض بارده بیدار طلبه شمرده اند و بغایت حساسین و عبودت اگر آدمی

بجا بیند تراز خود بیند البته قصد او کند قصد او کند و اگر فروتر بیند تا  
 متعوض نشود و هر جا توری بپند متعوض نشود اگر در نزد یک باشد و بعد از رسیدن  
 خود بخون و چون میدکند چند آنکه تواند خورد و خورد و بعد از آن حدیث سازد  
 بحسب سبب که بد را بر خواب نماند چون چهار نفوس خوشی را در او  
 نماند باید و سه ملک او بر جادو کند هر چه خوشی در آنجا باشد و هر چه نماند و در  
 میدان فایده بطلان است اگر طه کند شفا شود و در خواب است هر که را که در  
 زده باشد باطل است گو یا خوشی موکلت در آن سخن بول کند و چون بول خوشی نماند  
 میرد و لهذا در میان آنها برای ملک کردن معده مکان کند و خوشی موکلت  
 مذکور مالک کرده است و بدید و دیگر هم در خواب نماند و در خوشی  
 اگر از استخوان خود بپند بر جسم طوفان کند خوشی موکلت در آن از وضع است  
 و اختراع و اطاعت این خود موکلت گویند حکم بزرگ است در ساطط این خوا  
 در معلوم نماید عمل از زبان کسی با این نقد دیگر معلوم نیست تا آنکه آنها در  
 شبته جادو اند که از پروان شبته بده بول خوشی موکلت اول کل آورند در وان  
 شبته مطهر است مانند انگاه شروع بدادن عمل کردند آنچه را ده بود در شبته  
 حدیث از نظرات ولی خود در از دور که هر که کشود و کشید خوشی موکلت در معانی  
 گلامت در جمع بد است که کرده میداند و در حرات است بر با  
 تو بود است بد و است کشنی آن و گلامت حوزون آن که بد است  
 کرده میداند بزرگ و کوچک در ر و سیاه و سرد که بر انواع مختلف  
 پیکر و هم توانست است که آن قوی تر از همه حیوان و طه استحقاق آن مانع بر آن

بالطبع

عقل  
محل

تعلیم

میلان

سوی آن است و محم انوار چون بخورند با هفت تحریک ریاح در شکم شو یک یک ضبط  
سواند برد و اگر صد عدد بود پناه تعارض در نیم اوقیه روغن رس و یا از رقیق لقیه  
رغبت در افتاب بگذرانند و بر قصب و حوالی آن ببالد و حرکت ماه ماروسین موجب صفا  
النس و بر که آن شو و در خواب مردم بقله ایمان بمنش در قصص الانبیا تذکر  
که لسان کوی از حیوان است بهشت آید و شکار ما دارند اما ملق هستند و مردم مانها  
و طی بکنند و از آنها فرزند آید هم لال باشند و در بعضی موهومی از بوریته مانند  
سخت سینه بالن انزال شناس گویند و در ترنمه انقلاب مذکور است که سانس  
نوعی از خصلت که مک مای بر عهد و فارسی دلو مردم گویند و در مجمل التواریخ سطورا  
که حی کناد بر حد من بن آدم بن سام را مسح گفتند و انزال شناس خوانند نیم  
فولنت دارند و شکای چنان دو ند که آب انسان در ساد سخن گویند اما عقل ندارند  
حرام است همه بدایب و در خواب دوست الحق بمنش بر کوه صفت مذکورند  
انوار مع سلیمان گویند تعلیق بر درغان سورب جاه و در سن خلدین و علق  
اسحوان و حمت ان همه عقد اللسان و در دست و سمنان و با حقد در شناس چنان  
همه فوت حافظه و اینجه از جذام و بلع دل ان بعد از دفع کرم لقمه چشمه فوت حافظه  
از اسرار است کرده است گوشت ان بدایب انامیر و علم سنجید بنیاد و ان  
بدایب باقی و در خواب مردی با مجلس و حکام علماء و صلی چون استخوان حوله  
انرا کاشرا الوطام خوانند و مشهور است بر سر کس سایه آنگذ بند قدر شود و دست  
و سادات نادر و انرا با استخوان رفته است و گوشت مک بچهره دست و اولد  
گفته اند طعنه باطل است که موافقت است او یک حکم زوجه بنیان ابو لایم همه است

او بالکرمه و بیداند و در خواب دولت بزمش و شش است هم است نو  
 امام و حقه و حلال است ز باقی و غیر در قاره کذبت مایه بیدار است  
 در بجزیح که طول ان در لیت در عمه زیاده سیاشد گویند باره تا هر طفره بود  
 بان هلاک شود و بر بالیاب افتد و مردم آنها را بگویند که کشند غیر از حور ان  
 برآرند و حکم ان و غیره در خواب کذبت این بود که بعضی از حیوان که در خواب  
 خاطر خاطر بان مسعدت کرده زبان قلم با نیت مبادرت **معمود باب دوم**  
 در کیفیت حیوان و حقیقت ان به بیان اجمالی که مفسد معرفت بازند و آنچه  
 از ذکر بعضی مقدمات ناممضو و محضول میزند و چون عناصر را به متصوق  
 و متمسح شوند صورت بر یک کیفیت و زیاده دیگری ماسر کنند و مجموع بلدیک  
 متاثر شوند و صرافت کیفیت هر یک که در عالم باطت در غایت منافات  
 و ضدیت بنام داشته اند شکسته شود هم نزدیک گردیده همه در حد در میان  
 پیدا اند از مجموع کیفیت متوسط غایت صوت شود و الالمحاله ان مجموع از  
 مبداء فیاض مستحق صورتی گردد و در اصطلاح ان کیفیت متوسط مینامند  
 مزاج گویند و این عناصر تصور شده بصورت وحدانی را اگر امید حفظ کتب  
 اوست و مرکب نام خوانند و الالمركب ناقص و از ترکیبان ناقصه نامرغوبه  
 که از اقسامهاست و ماده قریبه آنها بخار و دومان باشد که خون نیز مرکب ناقصه  
 مانند ابر و منع و شیم و برین و بابان و زلاله و ریاح و غالب و سبب و ناریک و  
 دود و ایه و ذوب و حریق و برقی که در صحنه و شباهه ان که بتاثرات مختلفه  
 اشعه در میان زمین و آسمان حادث شوند و بان آنها در موقوفه تفصیل حواله

کران در فلک

برابر غیرت سسی بحاجم و اما مرکب تمام در صورتش حفظ ترکیب کند و مصدر آثار کرد  
 لیکن اعتدال نماید آید باشد این مرکب معدلی گویند و اگر اعتدال نماید در آن وقت یک  
 مصدر حسن و حرکت ازادی نیز نتوان مرکب حیوان و صورتش در نفس حیوانی گویند  
 و این رسم مرکب و مواید شده خوانند و بالفردت مراتب این صورت شده  
 در حکم و بعضی مختلف نماند و این اختلاف در بعضی مکان در جهت تفاوت  
 درت با چه هر مزاج که نشانه در آن رماوه است بوحدهت هر دیگر و اعتدال  
 در قبول صورت کامله بیشتر و هر چه نشانه آن کمتر از وحدت و در نزد و با هم  
 در ضا و قریب تر باشد و صورت فالصه اش بالفردت ناقص تر و بیشتر  
 شدت و ضعف درت با قریب و بعد اجزای عناصر است هم در کسیت  
 و هم در کیفیت فظ پس اگر فرض درت ادی کنیم انمزاج معتدل حصی باشد  
 و لیکن معتدل حصی که عناصر از بعد آن بحسب کم و کیفیت و مقدار تاثیر و  
 تاثیر بلدی یکسوی باشد محالست اما چند نکته برینت ادوی قریبتر باشد  
 با اعتدال حصی نیز دیگر صوفید بود و در اصطلاح اطباء مزاج معتدل را معنی  
 دیگر است که در مزاج هر نوع از مواید اگر انمقدار از کیفیات از بعد باشد  
 که در صدر در آثار بر وجه انهم و الحکل در کار است از اعتدال طبی خوانند و هر  
 مزاج که کیفیاتش از برتره ناقص باشد انمزاج خارج از اعتدال طبی دانند و نزد  
 حکما امر به خارج از اعتدال حصی باشد و هر مزاج که با اعتدال حصی  
 اقربست بعضی مبدل و فاض بان اکلست و اطباء بد و خروج مزاج را از اعتدال  
 تار سیدن و نزد و برتره که اگر از آن در گذرد آن نوع محفوظات تواند بود و این است

کثیره متوسط را عوض مراعی گویند بجلد ابعاد اعتدال حصص معدلت و فایض براد  
صورت نوعیه معدنیه است برای حفظ ترکیب پس از ان نبات و فایض بران  
نفس سابعه است برای حفظ ترکیب و تقدیم و تمییز و تولید مثل پس از ان  
حیوان و فایض بران نفس حیوانیه است برار آنچه ذکر شد و حس و حرکت از او  
و اعتدال حیوان ال است و حکما از ملک کوالب را با گویند و عناصر را مهیا  
و اول مرتبه نفس نباتی است چون در اجزای عناصر دریم سر شده اشعه و  
حرارات مفیضه از آن با قرار گرفتن از بر درش و بد روح نباتی از او  
الصورت قبول کند و اگر انماه و قریب تر باعتدال افتد روح نباتی حیوان نماید  
نزدیک بود حیوان حیا که درخت حتما دارد که بحد خبر حیوان ماند و اگر  
قریب باعتدال رسد از قبول روح حیوانی کند و اول حیوان که پیدا کند  
بسی ناقص باشد چون کرمهای زمینی که بعضی آنها جرس لمس ندارد و با حیوان  
رسد که در احساس و کسایت نزدیک باک است و چون اعتدال قویتر شود  
و نزدیک باعتدال حصص روح انانی قبول کند و بر لطف اول صورت که فایض  
حافظ ترکیب است خلق انان نموده نفس حیوانیه قبول کند پس مستعد نفس ناطقه  
کرد و این روح در بلاد و کسایت مختلف افتد با جماعتی چنان باشد که  
طبیعت انسانی از نزدیک بود بطبع حیوان غیر ناطق و جمیع چنان شود که فیصل اول  
سوا لطف قبول کند و ایامی مبداء و معاد هر رسد و خلق نامر میوند و اول الی  
اعتدال الامور و این بنامت معاد است و سدره المنتهی و چه چیز از ظاهر شود  
و باین معنی است آنچه گفته اند که اول الفکر و اول عمل و قال صلی الله علیه



والله كنت نبيا و آدم والطير وانا اول الطلعه و اخيرهم بعينه  
**باب دوم** در ذکر قوای حیوانیه و ان برده و کونه است مدبره و محرکه و قوت تحریک  
 اگر بسوی جلب منفعت بود اثر اشپهوت خوانند و اگر بسوی دفع بقوت انرا  
 غضب گویند مدبره برده کونه است ظاهره و باطنیه و مجموع و نه قوت  
 بیخ در ظاهر و ان باصره و سامعه و شامعه و ذالقه و لامعه است در باطن  
 و ان حس مشترکه که خیال و وهم و حافظه و متخذه است اما قوت باصره حاصل  
 ان وحسنت که در موضع ملاقات و و غضب مجوف که ارجب است مقدم  
 و باغ بسته است بسیارند و موسومست بحس النورین و تجویف در موضع ملاقات  
 یکی شده و بعد از ان یکی بحدقه است و یکی بحس پوسنه و باین قوت ادراک  
 کند نفس همه رنگها و صورها و تشکها را با لذات و اشیا و بلونه را با عرض و  
 صلافت که ایامین ذات مرئی را مدبره با لذات ادراک میکنند یا صورت  
 از ان در جلیدیه شطیح می شود و مجلد در البصار خلد و ان شکل پسندیم  
 ذر ان مناسب مقام نیست و تحقیق ان در جام جم مفصل سخن تمام مطور است و  
 اما سامه قونینت که حاصل ان روحیت که در غضب معروض است و نفس  
 ادراک نماید باین قوت جمیع اصوات را و اما نامه قونینت که حاصل ان روحیت  
 که در وزایده بنفله بر لبان که در حیثیوم از مقدم و باغ رسیده شده ساریت  
 و نفس باین قوت ادراک میکنند جمیع رایج را و اما ذالقه قونینت که حاصل ان  
 روحیت که در غضب با ساریت و باین قوت ادراک میکنند نفس جمیع  
 طعوم را و اما لامه قونینت که حاصل ان روحیت ساری در اکثر اعضا و اول

ادراک میکنند باین قوت جمیع کفیات ملموسه را مثل حرارت و برودت و طریقت  
 و پیوست و خشونت و ملائت و صلابت و ثقل و خفت و نفس نفوس واحده  
 ادراک این اعضاء میکنند نزد جمعی و بزعم بعضی قوتهای متعدد است که هر یک ادراک  
 جنبی از این اعضاء کند و اما بحسب **اول** حس مشترک و ان قوت نیست و مقدم  
 بطن اول از دماغ که حافظ جمله صور محسوسات بچکانه همه در ذی و مرتسم و مجتمع  
 شود و دلایل اثبات این قوت بسیار است در تمام حدود کورند **دوم**  
 خیال و ان قوت است در مؤخر بطن اول از دماغ که حافظ جمله صور است  
 حس مشترک در می باید و بمنزله خزانه است پس این قوت حافظ حس مشترک  
 باشد **سوم** و هم است و ان قوت است در مؤخر بطن اول از دماغ که  
 ادراک کند معانی جزویه متعلقه محسوسات را چنانکه بچه کوسفند با در یاد کوی  
 او که برود و دشمنی کرک را فهمد از دور بگریزد و این قوت بجای عقل است در  
 حیوان غیر ناطق **چهارم** حافظ است و ان قوت است در مقدم بطن آخر از  
 دماغ که حفظ معانی جزویه کند و در بعضی توهم چون است چنانکه حس مشترک  
 و بمنزله خزانه است و هم سو **پنجم** متجلیه و ان قوت است در مقدم بطن  
 اول از دماغ که ترکیب کند صور محسوسه و معانی جزویه و بعضی مایه وضع  
 و تفصیل بوضع را از بعضی و ان قوت را هرگاه عاقله استعالی کند در مرتبه  
 حق و منفرده خوانند و اما قوت نبیره و انرا طبیعت نبیره گویند چه قوت است  
 از مبارک اثر پس اگر مقارن شعور و اراده است نقایه گویند و الا طبیعت  
 این قوی است غاذیه و نامیده و مولده و فعل قوت نامیده و مولده هر دو

نفس

موقوفند باین

می توانند بفعل قوت غایبه و غایبه خام ان دو باشد و فعل غایبه نیز می توانست  
 بفعل چهار قوت که غایبه و باسکه و باخته و واقعه است و تفصیل و تحقیق آنچه گفتیم  
 در سطوات صدعت تو اندیش و چلی ابدت رفت رساله جام جم تکفل  
 حق تحقیق و معنی است و عرض از ذکر این محل در اینجا بمقام اعانت تصور است  
 عالم اندر او الحمد بواجب الفعل و الحکم **خانمه** در شریعت مقدمه صدرا  
 رویت هرگاه باعث بران اثر شرعی باشد مانند تحصیل قوت و ضرورت  
 معاش با مالکیت در اسکال قوتی که در جهاد و دفاع ما حارست و الاصل  
 بهو و تعب در مردم خواهد بود همانا حکمت در رسید و بیج حیوان و جلبت  
 ان الت که بسبب عدمه قائل مفضلان روع ان ای که دیده شرفی بدو  
 ان کنذ خوا و سنای عوی رحمة الله ملکوتی **نظم** اشرف و گویند  
 راز ان کس که بان رسد در مقدار **خردین** علم باشد از یکشد  
 بی نمازی سبحی اراره و ان شارت بهمین معنیست این سبب مستوی **سوره**  
 جلد حیوان بی ان بکش باران ان را بکش از هر شش و الله  
 لیسر دا والده المرجع والماب والصلوات علی قائم الزمان و  
 علی اله الاطهار و صحه الاخبار **نظم** تمام **مهمه تمام**  
 فضله **نظم** از زبان بوجه لیسر **نظم** تمام بدر قوت و الله و الوضو  
 و الله اعلم بالصواب

Ask Dr. Wood  
if this is for  
E. S. W. Hale

Still



THE  
LONDON  
PRINTING  
WORKS

